

صحیفه جعفری

رساله‌ای از سید محمد بن ناصرالحق نوربخش
در احوال امامزاده ابوجعفر محمد غریبی در یزد

محمد رضا ابوئی مهریزی

مقدمه

روزی در شهریور ماه سال ۱۳۸۸ به خدمت استاد ایرج افشار رسیدم. در آن مجلس ایشان از وجود نسخه‌ای در احوال امامزاده ابوجعفر شهر یزد، نیای بزرگ سادات غریبی آن سامان در کتابخانه مجلس شورای اسلامی سخن به میان آوردند و فرمودند که اولیاء و همکاران ارجمند آن کتابخانه، عکس آن نسخه را در اختیار ایشان نهاده‌اند. ایشان نیز در کمال سخاوت که شیوه همیشگی آن استاد فقید بود، آن را به نگارنده این سطور بخشیدند و نسبت به تصحیح آن توصیه فرمودند. از آن پس همواره تصحیح و چاپ این اثر را در سر داشتم. لیکن کمتر مجال آن دست داد، تا در بهار سال ۱۳۹۱ بدین امر توفیق یافتم و به لطف اولیای بزرگوار انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار برای چاپ در جلد

بیست و یکم پژوهشهای ایرانشناسی که به یاد آن استاد فرزانه منتشر می‌شود، در نظر گرفته شد.

اهمیت جایگاه مذهبی و اجتماعی سادات علوی در جهان اسلام و ایران باعث گشته است تا طیف وسیعی از مناسبات و جنبشهای اجتماعی در جهان مزبور حول محور ایشان صورت پذیرد. گذشته از نقش بارز مدارس و مساجد جامع در تمرکز حیات فکری و مذهبی شهرها، ارادت به سادات و مزارات ایشان به عنوان نماد برجسته‌ای از علائق و عواطف مذهبی مردم، گونه دیگری از نهادهای دینی را در حیات مدنی جوامع اسلامی یعنی مزار امامزادگان رقم زد. این مسأله خود تأثیر بسزائی در شکل‌گیری شاخه مهمی از ادبیات اسلامی مشتمل بر کتب انساب و مزارات داشته است.

عوامل گوناگون مذهبی، اجتماعی و سیاسی در اقامت سادات در جای جای ممالک اسلامی و احیاناً تبدیل مزار ایشان به یک کانون مذهبی و زیارتگاه مردم مؤثر بوده است. این مسأله علاوه بر رونق نگارش کتب انساب و مزارات سادات در طول دوران اسلامی، امروزه نیز بنا بر اهمیت آن در ساختار حیات فکری و اجتماعی جوامع اسلامی بخشی از پژوهشهای نوین ایرانشناسی و اسلام‌شناسی را به خود معطوف داشته است.

ولایت یزد نیز در مقاطع مختلف تاریخ دوره اسلامی به لحاظ جذب طیف‌هایی از سادات علوی جایگاه برجسته‌ای دارد. در این میان امامزاده ابوجعفر محمدبن علی بن عبیدالله بن احمد شعرانی بن علی غریضی بن امام جعفر صادق (ع) که در افواه مردم یزد مشهور به امامزاده جعفر است، بزرگترین امامزاده یزد به شمار می‌رود. چنان که برخی از مشاهیر سادات یزد چون سید رکن‌الدین یزدی

(متوفی ۷۳۲ق) و فرزندش سید شمس‌الدین (متوفی ۷۳۳ق) از نوادگان وی بوده‌اند. اهمیت این امامزاده موجب شده تا تواریخ یزد چون تاریخ یزد جعفری، تاریخ جدید یزد احمد کاتب و جامع مفیدی هر یک جزئی از مطالب خود را به شرح احوال وی و مزارش اختصاص دهند. در میان پژوهندگان دوره معاصر نیز مرحوم استاد ایرج افشار^۱، حسین مسرت^۲، محمدمهدی خُرزاده^۳ و علی‌اکبر شیرسلیمیان^۴ به پژوهش و تألیف آثاری در این باب دست یازیده‌اند.

اثری که اکنون در صدد معرفی آن هستیم جزئی از یک مجموعه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۸۶۷ می‌باشد. این نسخه در ابعاد ۱۸/۸×۱۲/۴ و شامل ۳۷ جزء متفاوت در قالب ۱۵۲ برگ می‌باشد. نسخه مذکور مجموعه اوراق و رسایل پراکنده‌ای با کتابت‌های مختلف مربوط به سده‌های دهم تا سیزدهم هجری بوده که به صورت یک جلد کتاب خطی صحافی شده و در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی توسط کتابخانه مجلس از مرحوم سید محمد مشکوة ابتیاع شده است.^۵

هجدهمین جزء از نسخه مزبور در اوراق (۲۷ب-۳۶ب) متضمن رساله‌ای کوچک موسوم به صحیفه جعفری در احوال امامزاده ابوجعفر یزد در پنج صحیفه است. این رساله به خط نسخ تحریری بد و بسیار مغلوط با سطوری متفاوت که میان ۱۹ تا ۲۵ سطر در نوسان است، در حدود اواخر سده دهم یا اوایل سده یازدهم هجری استنساخ شده و بخش عمده آن از انجام افتادگی دارد به طوری که تنها مقدمه و قسمتی از صحیفه اول را داراست. استنساخ این نسخه علی‌رغم آن که ظاهراً بیش از چند دهه با تاریخ تألیف فاصله ندارد، لیکن با توجه به دامنه اغلاط فراوان آن باید دست‌کم با دو یا چند واسطه نسبت به نسخه اصلی صورت

گرفته باشد و یا آن که بی‌دقتی کاتب و قلت بضاعت ادبی وی سهوهای زیادی را در استنساخ آن به بار آورده است.

مؤلف و مُهدی‌الیه رساله :

رساله مزبور در روزگار شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ق) به سال ۹۶۲ توسط شخصی از سادات نوربخش بنام محمد بن ناصرالحق بن سعد الحق بن محمد حسینی کاظمی تألیف شده است. مصنف علاوه بر ذکر تاریخ تألیف اثر، ماده تاریخ آن را نیز به نظم درآورده و در خلال آن از تخلص خود، «طاهر» نیز یاد کرده است.^۶ همچنین در دو قطعه از اشعارش، خود را با عنوان «سید» مورد خطاب قرار داده است.^۷ نویسنده رساله خویش را به شاه نعمت الله یزدی (۹۷۱-۹۱۲ق) از چهره‌های مشهور سلسله دیگری از سادات حسینی یعنی دودمان شاه نعمت الله ولی (۸۳۴-۷۳۱ق) تقدیم کرده و کار تألیف آن را بنام او به انجام رسانده است و در خلال مقدمه خویش بر این رساله قطعه شعری نیز در مدح وی سروده است.^۸ با توجه به آن که شاه نعمت الله یزدی داماد شاه اسماعیل (۹۳۰-۹۰۷ق) و همسرخواهر شاه طهماسب بوده و برحسب مندرجات فرمان سنگی پادشاه اخیر مورخ ۹۶۹ موجود در مسجد شاه طهماسب یزد^۹ منصب وزارت و داروغگی آن دیار را داشته است، می‌توان حدس زد که مؤلف صحیفه جعفری از ملازمان و خادمان وزیر وقت یزد و مُهدی‌الیه اثر حاضر، شاه نعمت‌الله یزدی بوده است.

هر چند دیگر اجزای نسخه مزبور مضامین گوناگونی داشته و به تاریخهای مختلفی تعلق دارند، لیکن در این میان رساله‌های سی‌ام و سی‌ویکم نسخه یعنی «المختصر بالرواة» (۱۰۸ب - ۵۲ب) مشتمل بر تلخیص رساله «ترتیب خلاصه

الاتوال» علامه حلی و «منتخب الرجال لابن داود» (۱۱۷ب - ۱۰۸ب) هر دو تألیف محمد بن علی شریف بغدادی از علمای سده دهم که ظاهراً به خط مؤلف در سال ۹۵۹ هجری نوشته شده‌اند با توجه به ارتباطی که مؤلف مزبور با مهدی‌الیه رساله صحیفه جعفری، شاه نعمت‌الله یزدی داشته حائز اهمیت‌اند. آگاهی ما از این نکته به وقفنامه خانش بیگم (متوفی ۹۷۱ق) همسر شاه نعمت‌الله یزدی باز می‌گردد. تاریخ تدوین وقفنامه مذکور مربوط به سال ۹۶۳ یعنی یک سال پس از تألیف صحیفه جعفری است.

این وقفنامه به لحاظ تاریخی حائز اهمیت فراوانی است زیرا مضامین آن با سجلات اشخاص بزرگ و سرشناسی چون برادر و خواهر صاحب وقفنامه یعنی شاه طهماسب صفوی و مهین بانو مشهور به شاهزاده سلطانی (متوفی ۹۶۹ق)، پری پیکر دختر خانش بیگم و شاه نعمت‌الله یزدی و همسر شاه اسماعیل ثانی، شیخ عبدالعالی (متوفی ۹۹۳ق) فرزند شیخ علی محقق کرکی (متوفی ۹۴۰ق)، میر سید شریف باقی (متوفی ۹۷۳ق) فرزند میر سید شریف شیرازی (مقتول ۹۲۰ق)، میر تقی‌الدین محمد صدرحسینی اصفهانی (متوفی ۹۷۳ق)، حکیم نورالدین محمد کاشی از اطبای دربار شاه طهماسب، مولانا عمادالدین علی شریف قاری استرآبادی معلم مهین بانو خواهر شاه طهماسب، میر صدرالدین محمد (متوفی ۹۷۶ق) فرزند امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (متوفی ۹۴۹ق) و نیز محمد بن علی شریف بغدادی از مؤلفان و کاتبان دو جزء از مجموعه خطی مورد بحث ما، تأیید و گواهی شده است.^{۱۰}

از احوال مصنف صحیفه جعفری اطلاع روشنی در دست نیست. جز این که با توجه به نامش از سادات نوربخش بوده است. مستوفی بافقی در خلال ذکر

احوال سادات یزد، از حضور نوادگان نیای بزرگ سلسله طریقت نوربخشیه، سید محمد نوربخش (۸۶۹-۷۹۵ق) در آن ولایت از جمله میرزا محمد تقی فرزند شاه حسام‌الدین نوربخشی یاد کرده^{۱۱} که از سال ۱۰۶۵ در ایام سلطنت شاه‌عباس ثانی (۱۰۷۷-۱۰۵۲ق) برای چندی به تیول‌داری و نظارت بیوتات تیول عالیجاه سلطنتی در بعضی محلات یزد اشتغال داشت^{۱۲}. هر چند که صاحب جامع مفیدی از سوابق اقامت سادات نوربخشی در یزد پیش از روزگار خویش در سده یازدهم سخنی نگفته است، اما به واسطه تألیف صحیفه جعفری به دست یکی از افراد این خاندان در یزد در سده دهم، این مطلب استنباط می‌شود. قاضی میرحسین میبدی (مقتول ۹۱۰ق) که در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم منصب قضاوت یزد را داشته، در نامه‌ای خطاب به یکی از بزرگان که از درویشان نوربخشیه بوده، از ایشان تحت عنوان سلسله مقدسی نام برده که «واسطه ازدواج قلب و رابطه امتزاج روح است»^{۱۳}. لیکن اقوی دلیل بر این نکته گزارش سام میرزا صفوی از جد صاحب صحیفه جعفری، امیر سعدالحق متخلص به «نصیبی» است که از وی در میان شاعران سیادت تبار سده دهم یاد کرده و نسبت به تعلق وی به سادات نوربخشی و توطنش در یزد تصریح کرده است^{۱۴}.

مؤلف صحیفه جعفری نیز خود اذعان دارد که جدش سعدالحق در وسط باغچه بقعه محمودیه زنگیان در جنب مزار زنگیان از مزارات مشهور یزد مدفون گشته است^{۱۵}. همچنین بیان می‌دارد که ماجرای به خواب دیدن امام علی بن موسی الرضا (ع) توسط پدرش ناصرالحق بن سعدالحق در صفة بقعه روضة‌المحسن در زیر قریه تفت به قرب خان هدشیان، انگیزه احداث آن صفة به سال ۹۳۰ گشته است که به ظن وی از جمله مواضع عبور یا قدمگاه‌های امام هشتم در یزد

در حین عزیمت ایشان به خراسان بوده است. چنان که مصنف در وصف عمارت مزبور و ماده تاریخ آن ابیاتی سروده است.^{۱۶}

به هر تقدیر نگارش این رساله به دست محمد بن ناصرالحق نوربخش و تقدیم آن به شاه نعمت الله یزدی همسر شاهزاده خانم صفوی، خانس بیگم، در تاریخ ۹۶۲ با توجه به نوع مناسبات میان نوربخشیان با صفویان و نعمت‌اللهیان نکته‌ای شایان توجه و در خور تأمل است. زیرا نوزده سال پیش از این تاریخ به سال ۹۴۳ شاه طهماسب که پس از قتل مظفر سلطان گیلانی همسر سابق خانس بیگم در صدد تعیین همسر مناسب دیگری جهت وی بود، شاه قوام‌الدین نوربخش از بزرگان این دودمان در ری را برای این منظور نامزد نمود. لیکن شاه قوام‌الدین از پذیرش آن امتناع نمود.^{۱۷} این مسأله رنجش شاه طهماسب و اخذ اموال و حبس وی را در جمادی‌الثانی سال ۹۴۴ در قلعه النجق به اتهام دست داشتنش در قتل امیدی طهرانی^{۱۸} (مقتول ۹۲۵ق)، مداح پدر شاه نعمت الله یزدی، امیر نظام‌الدین عبدالباقی یزدی (مقتول ۹۲۰ق) وکیل نفس نفیس همایون شاه اسماعیل و از مقتولین جنگ چالدران، به دنبال داشت.^{۱۹} پس از این واقعه خانس بیگم به عقد شاه نعمت الله یزدی درآمد. بنابراین صحیفه جعفری بر خلاف تقابل پیشین، نمودی از تعامل و مناسبات حسنه میان طریقت نوربخشی با طرایق نعمت‌اللهی و صفوی را پیش روی ما قرار می‌دهد.

ساختار اثر:

همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد صحیفه جعفری در قالب پنج صحیفه تدوین شده است که نسخه حاضر تنها دربردارنده مقدمه و بخشی از صحیفه اول است. متأسفانه نسخه دیگری از این اثر برای تکمیل اجزای ساقط شده آن

شناخته نشده است. مصنف در مقدمه خویش ضمن اذعان به انعکاس احوال امامزاده جعفر و مزار وی در تاریخ یزد جعفری در روزگار شاهرخ تیموری در سال ۸۴۵، عدم نگارش اخبار عمارات و تعمیراتی که پس از تاریخ مزبور برای مزار این امامزاده صورت پذیرفته را خاطر نشان ساخته است. خاصه آن که بنابر اظهار وی مزار امامزاده پس از چندی پریشانی و بی‌سامانی به یمن توجهات مخدوم او شاه نعمت الله یزدی شاهد نهایت رونق و آبادانی بوده است.^{۲۰} در واقع صاحب رساله این مسأله را انگیزه اصلی خویش از تألیف صحیفه جعفری قلمداد کرده است تا دامنه توسعه مزار امامزاده و الحاق اجزای جدید بدان را بعد از تألیف تاریخ یزد جعفری در اواسط سده نهم تا زمان خود در اواسط سده دهم نشان دهد.^{۲۱} می‌توان گفت که صحیفه جعفری بعد از تاریخ یزد جعفری و تاریخ جدید یزد احمد کاتب، قدیم‌ترین اثر شناخته شده‌ای است که ناظر بر جزئی از احوال تاریخی یزد می‌باشد.

وی با بیان این نکته که تاریخ یزد جعفری پنج سال پیش از درگذشت شاهرخ به رشته تحریر در آمده، از شخصیت این سلطان تیموری با قید «کوکب درخشان وجود با جود» یاد کرده است^{۲۲} که می‌تواند بیانگر خرسندی باشد که مردم یزد بعد از گذشت بیش از یک سده از روزگار رونق و رفاه شاهرخ در خاطره تاریخی خود داشته‌اند. چنان که مأخذ نامبرده صاحب رساله و نیز تاریخ جدید یزد نسبت به آن که یزد در هیچ دوره‌ای چون روزگار شاهرخ، شاهد آبادانی و آسایش نبوده است، تصریح دارند.^{۲۳}

هر چند در نسخه موجود هیچ اشاره‌ای به احمد کاتب و اثرش دیده نمی‌شود، لیکن وجود قرائن فراوان موجود در متن، تردیدی در بهره‌مندی

نوربخش از تاریخ جدید یزد در تصنیف این اثر باقی نمی‌گذارد. زیرا وی در پاره‌ای موارد، مطالبی را ذکر کرده که در تاریخ یزد جعفری دیده نمی‌شود و امکان اخذ آنها تنها از طریق تاریخ جدید یزد میسر بوده است. از جمله آن که علی‌رغم اتفاق منابع بر سال ۴۲۴ به عنوان تاریخ وفات امامزاده جعفر، وی نیز تعارض تاریخی احمد کاتب مبنی بر ذکر تاریخ مزبور همراه با تصوّر تقارن مهاجرت امامزاده ابوجعفر به یزد با روزگار سیاست علوی‌ستیزی متوکل عباسی (مقتول ۲۴۷ق) را تکرار کرده است.^{۲۴} این نکته در تاریخ یزد جعفری وجود ندارد و نخستین بار در تاریخ جدید یزد به سال ۸۶۲ که هفده سال پس از تاریخ یزد جعفری و دقیقاً یکصد سال پیش از صحیفه جعفری به نگارش درآمده، ذکر شده است.^{۲۵} این در حالی است که نوربخش حکایت مهاجرت امامزاده را با استناد به قول تاریخ جعفری نقل می‌کند.^{۲۶} بنابراین ظاهراً وی در ذکر منبع خود دچار سهوی آشکار شده و مطالبی که در واقع از احمد کاتب به عاریت گرفته، به جعفری منتسب ساخته است.

همچنین بی‌تردید نوربخش نام امیر اوجش حاکم وقت یزد را که امامزاده ابوجعفر در پناه او قرار گرفت، از احمد کاتب برگرفته است. زیرا جعفری تنها به ذکر عنوان مطلق والی یزد بسنده کرده و از امیر اوجش نامی نبرده است. چنان که مستوفی بافقی نیز صد و بیست سال پس از این، در اخذ نام امیر اوجش و دیگر جزئیات احوال امامزاده ابوجعفر از تاریخ جدید یزد احمد کاتب اذعان دارد.^{۲۷}

در مجموع باید گفت که علی‌رغم یادکرد نوربخش از تاریخ یزد جعفری، وی تبیین احوال امامزاده مذکور و شرایط تاریخی که وی را به یزد رهنمون

ساخت، بیشتر بر اساس طرحی که احمد کاتب در تاریخ جدید یزد ترسیم نموده، به انجام رسانده است. لیکن در این راه دست به ابداعات و تغییرات در خور تأملی زده است. چنان که وی خشونت‌های ابوالعباس سفّاح (متوفی ۱۳۶ق) در بدو تشکیل خلافت عباسی علیه امویان مغلوب مبتنی بر قتل عام آنان و سفرهٔ طعام بر اجساد آنان گستردن را جزو مظالم عباسیان نسبت به علویان برمی‌شمرد و برای تبیین بیشتر آن از احساسات و قریحهٔ شاعرانهٔ خود نیز بهره می‌جوید.^{۲۸}

نوربخش در تصنیف این اثر با در پیش گرفتن شیوهٔ نگارش و نثر مصنوع مرسوم آن روزگار، به قول خویش وظایف علم انشاء و لطایف این فن را در تدوین این اثر مسلوک و معمول داشته است.^{۲۹} همچنین بخش قابل ملاحظه‌ای از اشعار موجود در متن، سرودهٔ شخص مصنّف است. این موضوع به ویژه در مورد آن دسته از اشعاری که در متن در مدح و احوال امام علی بن موسی الرضا (ع)، امامزاده ابوجعفر، شاه نعمت الله یزدی و نیز ابیاتی که در ماده تاریخهای رساله سروده شده، آشکار است. به میزان کمتری نیز اشعاری از دیگران مانند نظامی گنجوی^{۳۰}، حافظ شیرازی^{۳۱}، قاضی میرحسین میبیدی^{۳۲} و از دیوان منسوب به امام علی (ع)^{۳۳} دیده می‌شود. خمسهٔ نظامی گنجوی تنها اثری است که علاوه بر تاریخ یزد جعفری در متن حاضر از آن نام برده شده است. البته آن هم در قالب سنت معارضات و مفاخرات ادبی سخنوران عصر صفوی مبنی بر تفضیل خویش بر اسلاف که طی آن مصنّف، رسالهٔ خود را که به نیت پنج تن آل عبا در پنج صحیفه تدوین ساخته، پنجه یا خمسه‌ای یافته که گوئی نوربخش پنجهٔ آفتاب و خمسهٔ نظامی است.^{۳۴}

از پنج صحیفهٔ رساله، صحیفهٔ اول آن که تنها جزء باقی ماندهٔ آن است به

ذکر احوال امامزاده ابوجعفر و فرایند تاریخی ورود وی به یزد و درگذشت او در آن سامان اختصاص یافته است. این جزء به علاوه جزئیات دیگری را چون نسب امامزاده ابوجعفر، ماجرای عبور امام هشتم در یزد و ذکر قدمگاه‌های آن حضرت در آن ولایت در خلال عزیمت به خراسان، حکایت شفای برادران تمغاگر زنگی در حمام فُروط به دست آن امام و تبدیل مزار زنگیان به زیارتگاه مردم و احداث برخی عمارات جدید در آن مزار به دست امیرغیاث‌الدین محمود میبیدی موسوم به محمودیه زنگیان در سال ۸۹۹ در خود جای داده است.^{۳۵} صحیفه‌های دوم تا چهارم نیز آن چنان که در فهرست مطالب رساله قید شده، به ترتیب به ذکر اعقاب امامزاده ابوجعفر، توصیف مزار و عمارات وابسته و بنایان آن، ذکر اوقاف امامزاده و واقفان و متولیان آن اختصاص داشته و سرانجام صحیفه پنجم مشتمل بر بیان مرمت و تعمیرات مزار امامزاده در روزگار حیات مؤلف و مخدومش شاه نعمت الله یزدی بوده است. بنابراین صحایف اخیر ظاهراً دربردارنده اطلاعات و جزئیات در خور توجهی بوده است و مفقود شدن آنها از نسخه حاضر ضایعه تأسف برانگیزی است.

چنان که نوربخش در خلال مطالب صحیفه اول، تفصیل اولاد امامزاده جعفر را به صحیفه دوم^{۳۶}، نسب امیرغیاث‌الدین محمود میبیدی بانی عمارات جدید مزار زنگیان را به صحیفه چهارم^{۳۷} و نیز نسب سادات قریه تورانپشت را در ناحیه قهستان یزد که اسناد قدمگاه منسوب به امام رضا (ع) در این قریه را در دست داشته‌اند، به صحیفه دوم^{۳۸} حواله کرده است. چنین اخباری در تواریخی که از یزد می‌شناسیم دیده نمی‌شود. وی همچنین وجه تسمیه و سبب اطلاق عنوان «دارالعباده» به یزد را به صحیفه سوم مؤکول ساخته است.^{۳۹}

از جمله نکات شایان توجه در این اثر انعکاس پر رنگ شخصیت امام رضا (ع) در خلال شرح احوال امامزاده ابوجعفر است. این موضوع از همان آغاز رساله پس از ذکر «بسمله» که مزین به ذکر سلام و ثنای امام هشتم گشته، رخ نموده است. نوربخش به نوعی در پی استنباط این نکته است که حضور امامزاده ابوجعفر در یزد به پیروی از سیره آن حضرت در عزیمت به خراسان که در میانه مسیر آن سرزمین قرار داشته، حاصل شده است^{۴۰} و گویا قائل به آن است که اقامت امامزاده ابوجعفر در یزد به مثابه جانشینی و نمایندگی امام هشتم در آن سامان تحقق یافته است. به طوری که می‌نویسد آن امام چون یزد را به قصد خراسان ترک گفت، امامزاده ابوجعفر را به جای خویش به آن سامان خواند^{۴۱}. لیکن به نظر می‌رسد که این سخن نوربخش که در تواریخ مشهور یزد سابقه ندارد، ناظر بر نوعی تعبیر عارفانه و پیشگویانه است که مصنف آن را به امام رضا (ع) منسوب می‌کند. زیرا وی در این که علی عریضی فرزند امام جعفر صادق (ع) نیای بزرگ امامزاده ابوجعفر، معاصر امام هشتم بوده اذعان داشته و روایتی از آن حضرت در فضیلت و دانش وسیع وی در علم حدیث ذکر می‌کند^{۴۲}.

نوربخش به موازات آن که کمال ارادت خویش را به ساحت امام هشتم و امامزاده ابوجعفر ابراز می‌نماید، تلویحاً در پی تبیین پیوند معنوی طریقت نوربخشیه با آن امام نیز برآمده است. به طوری که سلسله درویشی و طریقت جدش امیر سعدالحق را به ابو محفوظ معروف بن فیروز کرخی از مشایخ صوفیه در اواخر سده دوم هجری می‌رساند^{۴۳}. این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که اهل طریقت، معروف کرخی را پرورش‌یافته امام علی بن موسی الرضا (ع)

قلمداد کرده‌اند که به دست ایشان اسلام آورده و نزد آن امام سخت عزیز و ستوده بوده است.^{۴۴}

به هر تقدیر توجّه ویژه نوریخس به امام هشتم و کوشش او برای ایجاد پیوندی استوار میان اقامت امامزاده ابوجعفر در یزد با حرکت تاریخی آن امام به خراسان و عبور ایشان از یزد، موجب شده تا اخبار مربوط به گذر آن امام از ولایت مزبور در صحیفه جعفری با تفصیلات و جزئیات بیشتری نسبت به سایر تواریخ یزد منعکس شود. این مسأله و نیز اهتمام نوریخس در بهره‌مندی از نثری مصنوع و آکندن آن به اشعاری که اغلب زائیده طبع شخص اوست، موجب گشته تا حکایات امام هشتم و امامزاده ابوجعفر در یزد چون قدمگاه‌های رضوی یزد که واجد نکات تاریخی ارزشمند و بی‌نظیری است، ماجرای دیدار آن حضرت با برادران زنگی، کیفیت عزیمت مخفیانه امامزاده ابوجعفر به یزد، اقامت وی در دکان آهنگری در حالتی ناشناس، حکایت به خواب دیدن امیر اوچش حاکم یزد پیامبر اکرم (ص) را و آگاهی یافتن وی از حضور امامزاده ابوجعفر در آن دکان آهنگری و استمالت از او، صورت جذاب و دلپذیری یابد.

در این بین، تفاوت موجود در برخی جزئیات ماجرای ملاقات امام رضا (ع) با زنگیان در جامع مفیدی^{۴۵} با روایت نوریخس^{۴۶} به علاوه فقدان ذکر نام و احوال وی در اثر مزبور بیانگر آن است که مستوفی بافقی علی‌رغم تصدی استیفای موقوفات یزد در خلال سالهای ۱۰۷۷ تا ۱۰۸۱ از نوریخس و رساله صحیفه جعفری وی بی‌اطلاع بوده است. بنابراین می‌توان گفت که این ماجرا جزو حکایات افواهی در میان مردم یزد بوده است که نوریخس و مستوفی بافقی در دو تاریخ متفاوت و با اختلافاتی در نحوه بیان آن به ثبت و ضبط آن

پرداخته‌اند. از آنجائی که تاریخ یزد جعفری و تاریخ جدید یزد فاقد این حکایت هستند، صحیفه جعفری را باید قدیمترین منبعی دانست که دست‌کم قریب به صد و بیست سال پیش از مستوفی بافقی به ذکر حکایت مزبور مبادرت کرده است.

سهوهای تاریخی نسخه :

پیشتر در خلال بررسی ساختار اثر به نمونه‌هایی از سهوهای تاریخی آن اشاره گردید. از دیگر سهوهای در خور تأمل نسخه در ضبط معادل تقویم خورشیدی تاریخ تصنیف اثر در میان فهرست صحایف آن دیده می‌شود که تصوّر می‌رود، ضمن استنساخ نسخه از کاتب آن سر زده است. چنان که سال ۹۶۲ قمری برابر تاریخ ۸۵۴ (اربع و خمسین و ثمانمائه) و مقارن سال ترکی توشقان‌ئیل (سال خرگوش) قلمداد شده است.^{۴۷} در این که سال ۹۶۲ موافق توشقان‌ئیل بوده، تردیدی نیست.^{۴۸} لیکن رقم ۸۵۴ با هیچ یک از تاریخهای رایج و متداول در ایران آن روزگار سازگار نیست. سال ۹۶۲ قمری موافق ۴۷۶ جلالی (بر مبنای تقویم امروزی، ۹۳۴ هجری شمسی)، ۹۲۴ یزدگردی و ۱۸۶۶ اسکندری بوده است. بنابراین در اینجا ضبط رقم ۸۵۴ که به هیچ روی درست نمی‌نماید، ظاهراً صورت تصحیف شده‌ای از رقمی بوده که مانند بسیاری از دیگر اغلاط نسخه از کاتب نسخه سر زده است. این تاریخ به احتمال در اصل سال ۴۷۶ جلالی (ست و سبعین و اربعمائه) بوده است. چنان که هفتاد سال شمسی پیش از این نیز قاضی میر حسین میبدی تاریخ فراغت از تألیف شرح دیوان

منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را سال ۸۹۰ هجری قمری برابر با ۴۰۶ جلالی ضبط کرده است.^{۴۹}

از دیگر نکات نادرست تاریخی در صحیفه جعفری که در عین حال از جمله نشانه‌های متعدّد دلالت کننده بر استفاده نوریبخش از تاریخ جدید یزد می‌باشد، آنجاست که وی در ضمن بیان برآمدن دولت بنی‌عباس و ذکر زمینه‌های تاریخی کوچ علویان، نام سلیمان بن سرد (مقتول ۶۵ق) را در میان داعیان عباسی مانند سلیمان بن کثیر (مقتول ۱۳۶ق) و ابومسلم مروزی (مقتول ۱۳۷ق) ذکر کرده است.^{۵۰} سهوی که بی‌گمان نوریبخش آن را از احمد کاتب اخذ کرده است.

وی همچنین تحت تأثیر تاریخ جدید یزد، خروج زید بن علی (مقتول ۱۲۱ق) در کوفه را که همچون احمد کاتب به غلط وی را زید بن یحیی نامیده، دلیل غضب متوکل عباسی بر علویان و تعرض وی نسبت به حرم امام حسین بن علی (ع) قلمداد کرده است.^{۵۱}

نوریبخش علی‌رغم آن که با اقتباس از احمد کاتب از سال ۴۱۰ به عنوان تاریخ عزیمت امامزاده ابوجعفر به یزد نام می‌برد، آن مقطع تاریخی را مقارن ایّام سلطان طغرل سلجوقی (۴۵۵ - ۴۲۹ق) و تعیین یزد به سیورغال ابومنصور علاءالدوله دیلمی می‌خواند که بنا بر اظهار وی امیر اوچش به واسطه امیر دیلمی اخیر به امارت یزد گماشته شده بود.^{۵۲} این در حالی است که ظهیرالدین ابو منصور فرامرز علاءالدوله ثانی فرزند ابوجعفر عضدالدین علاءالدوله محمد کاکویه بن دشمنزیار، بانی دیالمه آل کاکویه یزد، پس از وفات پدر در حدود سال ۴۳۳ به امارت اصفهان رسید و سپس امارت یزد را در عوض امارت اصفهان به سال ۴۴۳ یعنی نوزده سال پس از وفات امامزاده ابوجعفر از سلطان سلجوقی

مزبور دریافت داشت^{۵۳}. این مسأله باید از ابداعات شخص نوربخش باشد. مستوفی بافقی امیر دیلمی معاصر امامزاده ابوجعفر و مخدوم امیر اوچش، حاکم یزد را، فخرالدوله دیلمی (۳۸۷-۳۶۶ق) خوانده است^{۵۴}.

روش کار :

همان گونه که پیشتر نیز اشاره شد، نسخه موجود از صحیفه جعفری گو این که نسخه‌ای ناقص و مغلوط است، لیکن تنها نسخه شناخته شده از این اثر است. وجود اغلاط فراوان، خط ناخوش و کثرت کلمات بی نقطه و گاه کلماتی با نقطه‌ها و دندانه‌های زائد و نادرست و نیز برخی زوائد، افتادگی‌ها و پیوسته‌نویسی‌های ناروا، دشواریهای متعددی در خواندن نسخه ایجاد می‌نمود.

در مجموع ساختار کلی کتابت نسخه بیانگر عدم دقت نظر کاتب در استنساخ آن است. لیکن وی با کتابت خود از این اثر تا زمانی که نسخه دیگری از آن به دست نیامده، تنها واسطه دسترسی ما به این رساله ارزشمند گشته است. در بعضی موارد، اغلاط نسخه مربوط به واژگان ساده‌ای هستند که کاتب بر فرض مغلوط بودن نسخه منقول‌عنه وی، با توجه به شکل ظاهری و مفهوم آنها در جمله، می‌توانست نسبت به شکل صحیح آنها واقف شود. چنان که به نظر می‌رسد که کاتب در نوشتن برخی کلمات که مؤفق به خواندن آنها نشده به شکل نویسی و نقاشی آنها پرداخته است.

گاه دامنه غلط‌نویسی‌ها، تصحیفها و افتادگی‌های نسخه به کلمات و عبارات روشنی چون برخی آیات قرآنی، اغلاط فاحش در وزن و مفهوم برخی اشعار و نیز اعلام مشهور تاریخی و جغرافیائی کشیده شده است. در این میان

سهو در ضبط اعلام مشهور جغرافیای تاریخی یزد قابل توجه است. این نکته بیانگر آن است که علی‌رغم تعلق مضمون اثر به حوزه اخبار تاریخی یزد، ظاهراً کاتب از اهالی بومی آن ولایت نبوده است. در غیر این صورت وی قادر بود با اشراف بر اسامی مواضع جغرافیائی آن ولایت بر فرض بدخطی نسخه منقول‌عنه از عهده خواندن درست آنها برآید.

به هر تقدیر در تصحیح متن، ضبطهای نادرست نسخه حتی اغلاط املائی در پانویس منعکس گردیده تا تصویر دقیقی از وضعیت اصل کتابت نسخه پیش روی خوانندگان باشد. در استنساخ متن کوشش گردید تا اصل صورت املائی متن حفظ گردد و تنها در مورد برخی پیوسته‌نویسی‌ها و جدانویسی‌های متعارف، رسم‌الخط امروزی مد نظر قرار گیرد. مانند پیوسته نگاشتن اسامی چون امامزاده که در این نسخه جدا نوشته شده است. و نیز جداکردن پیشوند فعلی «می» از سر افعال و جدا نمودن حرف اضافه «به» از آغاز واژگان و نیز تبدیل همزه نکره به پسوند «ای» در آخر کلمات و اسامی که به «ه» غیر ملفوظ ختم می‌شوند. همچنین در مواردی که جایز بود، «ة» در آخر کلمات عربی به «ت» تبدیل شد. و آن چه که از حروف و کلمات نانوشته و ناقص در نسخه به نظر رسید که قید آنها برای تکمیل مفهوم جملات و عبارات ضرورت داشت، جهت تمایز از متن اصلی درون قلاب ذکر گردید.

«متن صحیفه جعفری»

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين
يا امام رضا عليك الصلوة والسلام و الثناء^{۵۵}
شروع در ایراد مراد نمودن و نقاب
حجاب و خفا از چهره شاهد مقصود گشودن

سایل درهای دل‌های فیض بخش، محمد بن ناصر الحق بن سعد الحق بن محمد الحسینی الکاظمی الملقب به نوربخش - اوصله الله الی منتهی اقاصی المرام و رزقه و رزق آبائه شفاعة سید الانام - علیه و آله العزّ الکرام الف الصلوة و آلاف^{۵۶} السلام - معروض ضمائر خورشید مآثر ارباب دین و دولت و مرفوع خواطر دریا مقاطر اصحاب ملک و ملّت که سر سروران مدینه بینش و افسر خسروان اقلیم آفرینش اند می‌گرداند که تفرّق جهان^{۵۷} و تبدل احوال از ثمرات حادثات زمان و زهرات حدایق حوادث دوران است. هیچ گلی از گلشن روزگار ندمیده که اوراق جمعیتش به باد حوادث متفرّق نگردیده و هیچ نهالی از چمن لیل و نهار سر برنکشیده که صرصر حادثات از جای خویشتن نجبنانیده. «فان^{۵۸} مع العسر یسرا انّ مع العسر یسرا»^{۵۹} هر خزان و دشواری را بهار آسانی در دنبال و هر خرابی [و] پریشانی را معموری جمعیتی را مستتبع احوال است.

نظم

تا پریشان نشود کار به سامان نشود
رسم دورست که تا این نشود آن نشود
و لهذا گل گشن کمال و نخل چمن عزّ و جلال، دُرّ دُرّج ولایت و دُرّی
برج هدایت، نور حدقه بینش و نور حدیقه آفرینش، روضه نهال علو نسب^{۶۰} و

دوحه شاخسار سموّ حسب، کوكب في كمال الايضاح، «مثل نوره كمشكوة فيها مصباح»^{۶۱}،

نظم

نخل بستان نبی شمع شبستان ولی
 آفتابی منجلی ماهی به غایت مستبین
 مقتدای دین ابوجعفر محمد آن که هست
 از فروغ صبح صدق او منور ملک دین
 آن در دُرّج کرامت مخزن اسرار حق [۲۷ب]
 هست فرزند نبی الله شفیع المذنبین
 صبح صدق این سخن در نیمه شب شد عیان
 از بیان خواب آن والی، مه خرگه نشین
 شیر گردون آن که می زد پنجه از مهر منیر
 روز بر پشت پلنگ چرخ^{۶۲} با صد کوکبین
 صبحدم بنگر که پیش آن شه حیدر خصال
 چون ز روی مهر می ساید^{۶۳} رخ خود بر زمین^{۶۴}
 آستانش آسمان عزّت و فخر [و] شرف
 قبله گاه ملک امعان^{۶۵} کعبه اهل یقین
 روضة الاحباب فیها قال رضوان لنا
 هذه جنّات عدن «فادخلوها خالدین»^{۶۶}

سایر فضای جبروت و طایر هوای ملکوت، صاحب النفس النفث القدسیة
 و مالک ملکات الملکیة و الکمالات الملکوتیة، المرقی الی اعلی عرفات الجنان و

التّمکین، احلی روضة من ریاض الرّحمة و الرّضوان - علیه و علی آبائه صلوات الله الملك المّنّان- ، که نمائی بود از بوستان رسالت و بارور گلی می نمود در گلستان جود و جلالت، صرصر حوادث روزگار و تندباد وقایع لیل و نهار از جای خویشتیش برکند و ظلّ ظلیل و سایه ابدی التّظلیلش از روضة بغداد به دارالعباد یزد افکند، روز به روز به نفحه موهبت ازهار کمالش در بوستان جلال ظاهر می گردید و دم به دم رشحه مکرمت آثار نوالش در باغستان امانی و آمال به کام دوستان می رسید.

نظم

نخل سایه گستر باغ وجود
آن که بودی مظهر ازهار جود
میوه او دم به دم در بوستان
می رسید آنجا به کام دوستان

تا زمانی که شهباز بلند پرواز روح پر فتوحش که همای همایون بال آشیان فضل و کمال بود به ذروه علیین و سدره المنتهی خلدبرین سیران و طیران نمود، روضة منور و مرقد معطرش مطاف خلق عالم و کعبه حاجات اولاد آدم گردیده و از هر یک از دوستان صادق و مخلصان موافق در آستان ملک پاسبان آن فلک آشیان مآثر مبرّات از تأسیس بقاع الخیرات و ترصیص مراهم دیگر خدمات به منصّه ظهور رسیده، چنان چه مجملی از آن به ارقام حقایق انجام اسلاف مورخان [۱۲۸] زمان بر الواح سوابق اوان مرقوم رقم املاء گردیده و در تاریخ جعفری که تا اواخر شهر سنه خمس و اربعین و ثمانائة هجریه که پنج سال قبل از غروب کوكب درخشان وجود با جود شاهرخ سلطان بن تیمور گورکان سمت تحریر

یافته، شمه‌ای از آن به درجه بیان رسیده و دیگر عمارات و بقاع الخیرات جدیدی که بعد از آن مضاف و ملحق به عمارات و بقاع الخیرات قدیمی شده، معلوم نشد که بنان^{۶۷} هیچ مورّخی بیان آن نموده باشد و تفصیل حالات و وقایعی که بعد از آن علی‌التّوالی دست داده، مفهوم نگردیده که انامل اقلام هیچ دبیری به اقلید تفصیلات^{۶۸} ابواب تحقیقات آن بر رخسار طالبان گشوده باشد. و حال آن که به حکم «تلك الايام تداولها بين الناس» احوال و اوضاع این سرکار به سبب اختلاف احوال و اوضاع چرخ دوار و روزگار ناپایدار، تغییر تمام^{۶۹} و تبدیل مالاکلام دیده. چنان چه گاهی ریاح ریاحین استقامت زمان و نفاع بساتین استدامت اوان و زبده گل‌های نسق و نظام و یاسمنهای رونق و انتظام در بوستان این آستان جنّت نشان به دلخواه دوستان دمیده و گاهی که صرصر پریشانی و تندی باد بی‌سامانی از بیدای حوادث روزگار و صحرای وقایع لیل و نهار در رسیده اوراق جراید جمعیت این سرکار به مثال اوراق صحایف گل بر طرف جویبار متفرّق گردیده.

بنابراین حالات و مبنی برین مقدمات لازم نمود که تذکرة للاحباء و تبصرة للاصدقاء رساله‌ای جامعه محتوی بر تفصیلات این حالات و مقاله‌ای نافع منطوی بر مفصّلات این مقالات بر الواح بیان و اوراق صحایف اوان نگارد و بیان واقع را [که] مبراً از معرّاست، اغراض بر بیان تحقیق از امور لازمه دارند. علی‌الخصوص که در این ایام خجسته انجام که بعد از غایت پریشانی این سرکار و نهایت بی‌سامانی امور منقلعه به این مزار کثیرالانوار به میامن الطاف جمیله و ایامن اعطاف جزیله بندگان معلی مکان، نواب مستطاب، کیوان جناب، گردون رکاب، قدسی القاب، ملکی آداب، عالیحضرت ثریا رتبت، برجیس^{۷۰} حشمت، خورشید شهرت، سیادت پناه، نقابت بارگاه، صاحب آیات العدل و الاحسان و

ناصری رایات الجود و الامتنان و بانی مبانی الخیرات و حاوی [۲۸ب] محای
المراتب^{۷۱}، مطاع اعظم السادات و النقباء بین الامم و متبوع الاجسم الاشراف و
النّجباء فی العرب و العجم، مسلّم عظام الاعالی و مستخدم کرام الاهالی،

نظم

معدن العلم نقیب النّقباء

مکمن الحکم نجیب النّجباء

مرتضی ممالک الاسلام و مفتی طوایف الانام فی الاّیام^{۷۲}، الفایض باصناف
نعم الله الولی الغنی شاه نورالحقّ و الحقیقه و السیاده و التّقابه و الشّوکه و الحشمة
و الاجلال بین اولی الفضل و الافضال نعمة الله الباقی الحسینی، لازالت حدقة
الوداد بلمعات مکارمه، منوره بین المؤمنین و حدیقه الاعتقاد بنفحات مراحمه،
معطره الی یوم الدّین، غایت نظام و نسق و نهایت رواج و رونق به درجات
حصول مقرون^{۷۳} و موصول گردیده و به انامل مجاهد[ة] موفوره و ایادی مساعی
غیر محصوره به ید مخلص کمینه، متخصص طاق نظام و رواق انتظامش که به
لوح خجسته انجامی آراسته و به کتابه فرخنده فرجامی پیراسته است به دستیار
عموم الطاف و مددکاری هموم^{۷۴} اعطاف آن خلایق پناه به افرح دلخواه رسیده.

نظم

بانی لطفش که آمد بر در اقبال طاق

بر فراز قصر کیوان کرد طرح این رواق

سفره اطعام او بادا به زیر طاق چرخ

دم به دم گسترده^{۷۵} بادا بهر خلق تا روز مساق

سر برون آورده مانند کواکب از بروج
 عدل و احسان از^{۷۶} رواق قدر او از هر وثاق
 گلشن احسان او گل‌های لطف آرد از آن
 خضر را^{۷۷} باشد برآب جان فزایش اشتیاق^{۷۸}
 نعمة الله است باقی باد تا روز جزا
 تا بیابد^{۷۹} هرکس از انعام عامش ارتزاق
 تا چو^{۸۰} سید، مانده‌ام دور از زلال^{۸۱} وصل او
 سوزدم^{۸۲} جان همچو خس هر دم به ناز افتراق^{۸۳}

بنابر طلوع طوابع^{۸۴} این معانی و سطوع سواطع^{۸۵} این مبانی به اقلام توفیق
 و ارجام تحقیق این کتاب صواب و خطاب مستطاب که به مؤدای^{۸۶} «ذلک الکتاب
 لاریب فیه^{۸۷}»، خالی است از شایبه کذب و ارتیاب و به مقتضای «و لدینا کتاب
 ینطق بالحق^{۸۸}»، خالی است به حلیه صدق و صواب، مسمی به صحیفه جعفری
 در بیان مناقب آن تازه نهال [۲۹] بوستان حیدری بر صحایف اظهار و صفائح
 اشعار^{۸۹} نگاشت و رایات تحقیقات سوانح امور و تفحصات^{۹۰} حالات مخصوصه
 به مزار موفورالسرور به انامل اقلام اعلام بر فضای هوای مجاهد[ه] و اهتمام
 برافراشت^{۹۱} و الزام کرد که درین صحیفه صحیحه و صفیحه نصیحه آن چه از
 احوال مخصوصه داخله که مقصود بالذات است به منصوبه بیان درآرد، در مطاوی
 عبارات و فحواوی استعارات طریقه تشخیصات بر صنفات و تحببیات و تشبیهات
 و سایر صنایع^{۹۲} و بدایع و محسنات که از وظایف علم انشاء و لطایف این فن
 فصاحت فر است، مسلوک و معمول دارد.

نظم

به سرّ آن سپهر مهر نقشین
 شعاع شمع جمع آفرینش
 ز هجر کلک صاف عنبرآمیز
 گهر چندان که بتوانی فرو ریز

و آن چه از احوال عائمۀ خارجه که مقصود^{۹۳} بالغرض است و تعریفات
 لایقه و مناسبات رایقه مذکور سازد، [با] اعلام اعلام مفاد خیرالکلام به اهل دل
 که رافع تفصیلات و مانع تطویلات است، بر ساحت مقصوده مقصود، پوشی
 برافزاد.

نظم

بچیند از درخت او ثمر را
 به کف آور ز عمّانش گهر را

و چون به حکم شافع اسرار حکم و عارف انوار قدم، انکشاف اسرار
 حقایق و استکشاف استتار وقایع^{۹۴} درین صحیفه صحیحه و صفیحه فصیحه به^{۹۵}
 درجه وضوح و مرتبه ولوج رسیده، لاجرم تاریخ سال فرخنده فالش قلم دبیر^{۹۶}
 صیانت تدبیر عبرت و رقم منشی پاکیزه ضمیر فهم و فکرت درین قطعه دُرافشان
 که قطعه‌ای است از جنان جنان^{۹۷} و روضه‌ای است از ریاض اسرار نهان، مرقوم
 صفائح زمان و نگاشته لویح اوان گردیده،

به حکم کاشف الاسرار الطاف نهانی آر^{۹۸}
 چو آمد این صحیفه در رقم بر صفحه^{۹۹} اظهار

درین سرکار، اسرار عجب شد طاهرا^{۱۰۰} گفتی
 عیان گردیده تاریخش به «حکم کاشف الاسرار»^{۱۰۱}
 قلب الفاظ بر قرار آن نیز تاریخی شود^{۱۰۲} که بعد ازین سالهای بسیار و
 قرنهای بی‌شمار از آن گویند و طالبان^{۱۰۳} به پای طلب در طریق حسابش سرمنزل
 مقصود جویند و ترتیب این مرآت صور عوالم خمس و مشکات لوامع انوار
 شمس، مدبّر خیال و مصوّر صحایف امانی و آمالی بر پنج صحیفه نموده و
 مجموع آن، زبان ثناء^{۱۰۴} بر مدح آن پنجه در بیشه سخا و برگزیده پنج آل عبا
 گشوده. این پنجه^{۱۰۵} است که نوربخش پنجه آفتاب است و این خمسه^{۱۰۶} است
 که خمسه نظامی را ازو تاب است.

نظم [۲۹ب]

هست ازین پنجه مشکین نقاب
 پنجه خورشید چو سنبل به تاب
 کلک گهر ریز من آن بحر صاف
 کامده با پنجه‌وران در مصاف
 تیغ در اقلیم حسین می‌زند
 پنجه که در پنجه من می‌زند
 سید ازین لاف پشیمان مباش
 وز صدفت دُر درخشان پباش
 مدحت تو مدحت بوجعفر است
 مدحت او گوهر هر افسر است

آمده مدحش دُر و طبعش صدف
دیده صدف از دُر رخشان شرف

ما ان مدحت محمد بمقالتی
لکن مدحت مقالتی بمحمد

فهرست صحایف خمسه:

صحیفه اول: در ذکر خصایص احوال و سیران و مناقب و نسب شریف^{۱۰۷}
آن زبده صحیفه امانی و آمال- علیه و علی آبائه صلوات الله الملك المتعال - .
صحیفه دوّم: در ذکر اعقاب ظاهر الانساب طاهر الاحساب آن ثمره شجره
ولایت و شجره ثمره خلافت و انتهاء^{۱۰۸} و انتمای آن به جمعی از سادات سعادت
نشان که از ابتدای امّهای این اوانند.
صحیفه سیّوم: در ذکر مزار فیض الانوار آن مطاع عامّه احرار و مطاف کافّه
ابرار- علیه و علی آبائه صلوات الله الملك الغفار- و سایر مزارات و بقاع الخیرات
و عمارات متّصله بدان از مسجد و مدرسه و مصنعه^{۱۰۹} و غیر آن و بنّایان آن
ابنیّه^{۱۱۰} متعالی بنیان^{۱۱۱}.
صحیفه چهارم: در ذکر اوقاف آن مزار ملایک مطاف و واقفان «انّ الذین هم
وقعوا^{۱۱۲} علی مواقف الاحسان» و ایمای به ذکر شروط و متولیان^{۱۱۳}.
صحیفه پنجم: در بیان تجدیدات و تعمیرات و قرار جمع موقوفات و نظام
و نسق و رواج و رونق این سرکار خجسته آثار که درین ایام فرخنده فرجام که از
شهور اواخر و اواخر شهر سنه اثین و ستین و تسعمائة هجریه نبویه موافق بر

توشقان نیل^{۱۱۴} سنهٔ اربع و خمسين و ثمانائة^{۱۱۵} است به درجات نظمی^{۱۱۶} رسیده و مقبول ارباب کمال و پسندیدهٔ اصحاب جلال گردیده.

صحیفهٔ اوّل

در ذکر خصایص احوال و مناقب و نسب شریف آن
زبدهٔ صحیفهٔ امانی و آمال، اسم شافی و کشف و کرامتش
علیه و علی آبائه صلوات الله الملك المتعال

محمد اسم سامی آن محمدی حسب و ابوجعفر کنیت گرامی آن جعفری
نسب است و این [۳۰] اسم، اسمی است سامی که از پرتوی نور مسمای
اولایش^{۱۱۷} که از مطلع «اوّل [ما] خلق الله نوری» تافته، آدم، لمعهٔ جود و عالم،
شعشعهٔ وجود یافت.

نظم

محمد کازل تا ابد^{۱۱۸} هر چه هست
به آرایش نام او نقش بست^{۱۱۹}
بینه‌اش که مبین ضعف عدد اسم «الله»^{۱۲۰} گردیده و موافق «قلب» مؤمن،
بیان «اسلام»^{۱۲۱} می‌نماید و زُبُرش که به درجهٔ تضعیف اسم «الولی»^{۱۲۲} رسیده، بر
وفق اسمین علیین «الحکیم» و «الوهاب»^{۱۲۳} ابواب حکم و مواهب به روی دل
می‌گشاید و کنیتش کنیتی است گرامی که جدّ اعلایش که مانند صبح «صادق» دم
به دم از مشرق صدق هویداست به جزوی از آن سمت تسمیه دیده و والد جدّ
اعلایش که «باقر علوم» انبیاء و والی امور اولیاست به تمامی مکنی گردیده.

نظم

محمد آن سَمیٰ خاتم دین
 که سامی کنیتش بوجعفر آمد
 گرامی دُرّ دریای کمال است
 که جایش افقر و [پس] سرور آمد
 که درهای بهشت آن شاه بگشود
 به روی مخلصان زان شد سر آمد

و شجره طیبیه نسب عالی و دوحه طاهره نسب متعالیش به دودمان هدایت
 و خاندان ولایت «کشجره طیبه اصلها ثابت^{۱۲۴} و فرعها فی السماء»^{۱۲۵} به آسمان
 عزّ و جلا بر وجه مسطور ذیل سخت اعتلاء و صورت ارتقاء یافته و لمعه زبانه
 صدقش به لسان آتش وادی ایمن بر زمین و زمن تافته.

و ذلك ترتیبه: محمد بن علی بن عبیدالله بن احمد الشعرائی بن العلی
 العریضی بن الامام الفائق و هادی الخلائق، الامام بالحقّ ابی عبدالله جعفر الصادق
 ولد الامام، الامام الزاهر و الدرّ الفاخر، البدر الباهر و الطیب الطاهر، الامام بالحقّ
 ابی جعفر محمد الباقر ولد سیّد السّاجدین و سند الزّاهدین، السّجّاد المسجود فی
 اماکن العلیین ابی الحسن المثنیٰ علی زین العابدین ولد امام الثّقلین و التّمّام فی
 الخافقین، عین النور و نورالعین، الامام بالحقّ ابی عبدالله الحسین ولد الامام الغالب
 و النّحریر الطالب^{۱۲۶}، مظهر العجایب و مظهر الغرایب، امیرالمؤمنین، الامام بالحقّ
 ابی الحسنین علی بن ابی طالب - علیه و علیهم صلوات الله الملك الغالب - .

و البته^{۱۲۷} عامه کتب، بسی بر صدق این ترتیب ناطق^{۱۲۸} و طلیعه صحّت آن
 بر کافه اهل روزگار «کالشّمس فی وسط النّهار» [۳۰ب] شارق و بارق است.

و عَرِيض قريه‌ای است در نواحی مدینه معظمه مقارب بر یک میل^{۱۲۹} و والده علی ابن جعفر الصّادق^{۱۳۰} - علیه السّلام من الله الخالق - از آن قریه بوده و بدین نسبت به علی عریضی شهرت نمود و کنیتش ابوالحسن است. و استناد ثقات روایت اثنی عشریه به آن صاحب المکارم، مبیّن^{۱۳۱} است. و قال الرضا - علیه السّلام من الله الخالق النور - فی بیان حاله و بیان کماله: « و جراب الحدیث [و] کثیر الروایة »^{۱۳۲}.

و سن شریفش از صد متجاوز بوده و اقتباس^{۱۳۳} انوار فواید از برکات و ملکات افاضات ثاقب رایت حیدری و صاحب خلعت پیغمبری، الامام بالحقّ ابی محمّد الحسن العسکری^{۱۳۴} - علیه السّلام و علی آبائه التّحیة و الاکرام - نموده و^{۱۳۵} اصغر اولاد الامام صادق - علیه و علی آبائه صلوات الله الملك الخالق - بوده.

و وی [را] حضرت حقّ جلّ و علا به عدد کواکب سبعة اولاد عالی نژاد^{۱۳۶} کرامت فرموده: عیسی و حسن المکنّی بابی محمّد و محمّد المکنّی بابی عبدالله و علی و جعفر اصغر و محمّد اصغر و احمد شعرانی^{۱۳۷} و منطوق^{۱۳۸} اولاد احمد شعرانی تنطّق به منطوق «تلك عشرة كاملة»^{۱۳۹} نموده و هی هذه: محمّد الاکبر کنیته ابو جعفر و الحسن و الحسين بکنیة ابو عبدالله و جعفر و عبدالله الاصغر و قاسم و علی کنیته ابو محمّد و محمّد و احمد و عبیدالله کنیته ابو محمّد و مدّ فیہ بالمرابعة اعداد^{۱۴۰} و اولاد عبیدالله زبان^{۱۴۱} به عداد موالید ثلاثه^{۱۴۲} گشوده: احمد کنیته ابوالحسن و محمّد کنیته ابو جعفر و علی کنیته ابوالحسن^{۱۴۳}. [و] مناطقه درو داد به عداد^{۱۴۴} اولاد علی^{۱۴۵} [و] ابواب بهشت بر روی دل مفتوح نموده: حسین و زید و محسن و حسن و فارس و عبیدالله^{۱۴۶} کنیته ابوالعمر و

محمد و ذلك اولاد المشهور بامامزاد[ه] كنيته ابو جعفر - عليه و عليهم سلام الله الملك الاكبر^{۱۴۷} - . و تفصیل اولاد وی در صحیفه دوّم مذکور خواهد گردید بعون الله الملك المجید.

و نقلی است که هادی راه و امام آگاه الامام الصادق ابی عبدالله - عليه و علی آباءه صلوات الله الملك الاكبر- در قریه عریض بوده که طایر روح کثیرالفتوحش که شهباز^{۱۴۸} بلندپرواز نشیمن انس و شاهین سدره نشین انجمن قدس است، از روی زمین بر فراز خلدبرین سیران و طیران نموده، وجه شریف و بدن منیفش که به ماء معین و طین طیب آیین رشته و مانند فرشته در مزرع [۱۳۱] طینت تخم عبادت کشته، از قریه مذکور به بلد مدینه انتقال یافته و نور شهودش در بقیع^{۱۴۹} بر مشاهد شهادی آن محال تافته.

و در تاریخ جعفری باعث توجه امامزاد[ه] واجب التعظیم لازم التکریم امامزاده محمد المکنی بابی جعفر- عليه و علی آباءه صلوات الله الملك الاكبر- چنان مذکور گردیده که چون در بغداد نیران عدوان عباسیان مشتعل^{۱۵۰} گردید و شعله آن بسان آتش نمرودی زبانه طغیان سر کشید، به حکم «انّ اهلها کلاب غاویة [و] سباع ضاریة» دم به دم زجری از نیش آن گروه بدکیش بر دلهای ریش بیش از پیش می رسید و کام اولاد زوج بتول و احباب اهل بیت رسول به ناکام از دم تیغ بی دریغشان^{۱۵۱} شربت شهد شهادت می چشیدند، چون ابوالعباس سفاح که رأسی^{۱۵۲} در پیش این طایفه طاغیه است، وقتی که اشعه^{۱۵۳} علم ولایت و علم اشعه^{۱۵۴} هدایت امام فایق و هادی خلیق [جعفر الصادق] - عليه الصلوات من الله الخلائق- همچون بیاض صادق و شعاع الشمس، شارق و رخشان و نورافشان بود، برخلاف عهد روزگار « و من بُعثَ امینٌ [فی] اللیل و النهار و لا کاذباً^{۱۵۵} » با

وجود تیره دلی^{۱۵۶}، دعوی^{۱۵۷} نور هدایت موافق در غایت غوایت نمود و مانند غباری معظم [که] برای اختفای^{۱۵۸} صبح صادق به روز مشافق نشیند، [در] ظلمت و ضلالت^{۱۵۹} به ناحق بر مسند خلافت بنشست و عَلم [اشعه هدایت]^{۱۶۰} را خَم کرد [و] گوهر عهد اسلام را که رَبِیع امن «انّ الله یأمر بالعدل^{۱۶۱} و الاحسان»^{۱۶۲} است بر سنگ ستم و تعدی شکست. پس داعیان او مثل سلیمان کثیر و سلیمان سرد^{۱۶۳} و ابومسلم مروزی کمر متابعت در بستند. [و] بر حسب «و غرّتهم الحیوة^{۱۶۴} الدنیا»^{۱۶۵} و به غرور متاع دنیای فانی از غم عقاب جاودانی نترسیدند.^{۱۶۶}

در روز بیعت آن گروه بدکردار، موازی بیست هزار از اولاد حیدر کرّار و شیعه- و علیهم^{۱۶۷} السّلام من الله الملك الغفّار- و سایر اعوان و انصار به فرموده وی در سایه میدان [ستم] به سیاست سیف^{۱۶۸} بی‌کران به تیغ تیز و خنجر خون ریز، شهید ساختند و پشته پشته کشته بر سر یکدیگر انداختند.

نظم

خون که به تیغ ستمش شد روان^{۱۶۹}
گشته به خون^{۱۷۰} لَجَّة عمّان نهران
بحر بلا رو به تفوّح^{۱۷۱} نهاد
کشتی تن در ته^{۱۷۲} عمّان نهاد
از سر بی‌تن که به خون می‌طپید
سیر کواکب به شفق شد پدید
گشته دوصد پشته ز چندی گروه
ریخته چون پشته به دامان کوه

نالہ بہ آن کوه کفہای خاک
 غرقہ^{۱۷۳} بہ خون همچو دل دردناک
 آمدہ بر دامنه^{۱۷۴} از دیدہ رود
 در غم ایشان^{۱۷۵} کہ بریشان درود
 و آن گروه [۳۱ب] فتنہ جوی^{۱۷۶} بی آبروی^{۱۷۷} از غایت تصلب^{۱۷۸} قلب و
 غلظت خوی، فرشہا بر بالای آن کشتہا کہ بہ صورت، چون پشته‌ها می نمود،
 بینداختند و سریر عداوت منصور^{۱۷۹} آن سفاح بی فلاح را کہ همچون خرسنگی
 در راه مؤمنان فتادہ بود، بر بالای آن پشته متمکن ساختند.
 و راوی گوید کہ از آن تنہای تنہا مانده و بدنہای از کوی سلامت رانده
 [کہ] ہنوز بعضی همچون مرغ نیمبسمل بر خاک و خون می طپید، کوه‌ها باقی
 مانده [و] رخت ہستی ہنوز در آن دم از ملک وجود بہ صحرای عدم می کشید
 کہ بر بالای آن سفرہ گستردند و با اہالی خود بر سر آن سفرہ طعام خوردند. اگر
 چہ بہ روی سفرہ‌شان طعامهای الوان می نمود^{۱۸۰} از رنگ محنت کشیدگان زعفرانی
 و بہ صورت اشک مصیبت دیدگان ارغوانی بود. فاما در زیر سفرہ‌شان دلہای
 کباب کہ برو نمک سوز ہجران ریختہ و جگر بریان کہ در^{۱۸۱} تنور سینہ سوزان
 در آتش حرمان آویختہ، بسان ابر نیسانی دم بہ دم خون فشانی^{۱۸۲} می نمود.

نظم

بر سر آن سفرہ کہ صد خون شدی
 بر سر ہر لجنہ جیحون شدی
 چون شد [ہ] ای زیر و زبر چرخ پیر
 کامد [ہ] رو سفرہ زبر کاسہ زیر

طرح سیه کاسه چها می‌کند
 باز چه در کاسه ما می‌کند
 هر سر بُریده که در خون نهفت
 حالت بنهفته^{۱۸۳} خود فاش گفت
 کاسه‌گه دون که بود سرنگون
 گشته ازو کاسه من پر زخون
 نیشترش تارک جانم گشود
 شامگهش کاسه پر از خون نمود
 لاله و گل نیست که صحن چمن
 پر شده همچون جگر از خون من
 خون من خسته کند در دمی
 موج زنان زیر و زبر عالمی

القصه چون ستم و سیاستی چنین به تقدیم رسید و آثار تعدی و جفا شاهد
 اعادی و اصدقاء گردید، مردم بر زمین مذلت فتادند و سر تسلیم بر راه متابعت و
 مطاوعت نهادند و روز به روز مراسم این مظالم متزاید و متضاعف می‌گردید تا
 زمان حدت عدوان و اوان شدت^{۱۸۴} طغیان به متوکل رسید. دیگر متوکل آب
 فرات به زمین کربلا انداخت و زید بن یحیی^{۱۸۵} - رحمة [الله علیه] - در کوفه
 خروج کرد و بر امداد و اسعاد اهل بصره غایت مجاهد[ه] در مراسم جهاد به
 جای آورد و متوکل از غضب، لشکر به زمین کربلا کشید و رقم تخریب [قبور]
 شهدا بر لوح دل عداوت‌انتمایش مرتسم گردید^{۱۸۶} و مقبره متبرکه حضرت
 امام‌الثقلین و هادی‌الخافقین، اللؤلؤ المعلا لآمن البحرین المتلاقین، الامام الحق ابی

عبدالله الحسین - علیه و علی آبائه صلوات الله الملک الکونین - را خراب ساخت.

پس برای^{۱۸۷} اعدام و امحای^{۱۸۸} آثار قبور شهداء، آب فرات را بر زمین کربلا انداخت. چون آب به زمین کربلا رسید مشابه زوآر و مماثل سپهر دوآر به دستوری که در زمان طوفان نوح با^{۱۸۹} کشتی [۳۲] برگرد زمین کربلا می‌گردید، به همان دستور پیش نرفت و برگرد ضریح^{۱۹۰} منور و مرقد مطهر آن شهید کربلا و تشنه لب بیابان کرب و بلا گردید. فاما چون جای خویشتن و منزلت آن پادشاه زمین و زمن را می‌شناخت، ضریح منور و مرقد معطرش را خراب نساخت.

و چنان [که] منقول است، تقریباً بیست ذرع در بیست ذرع که مرقد منور و مشهد معطر آن حضرت و قبور جنّت [نشان] حضرات^{۱۹۱} سایر شهدا بود، آب در درون آن متوقف شد و با وجود غایت طغیان و ارتفاع [که] می‌داشت، به مثال^{۱۹۲} تنوره آسیا حصاری بر دور آن آشکار و عیان می‌نمود و به سبب توقف و حیرانی که آب را در آن مقام دست داد، به اعتبار تسمیه مکان به اسم متمکن اسمش حایر آن سمی^{۱۹۳} [المکان] افتاد.

نظم

آن آب که پاک آمد از آرایش کین

چون گشت به گرد مرقد آن شه دین

زان هر دو لب خشک به یادش آمد

از شرم فرو رفت همان جا به زمین

بعد از آن با وجود مشاهده این حال، متوکل حکم کرد و رسم ستم به وجه

اتم به جا آورد که هر جا ملاق اولاد مصطفی شوند به تیغ جفا مباشر قتل آن

سروران مدینه وفا شوند. سادات^{۱۹۴} متوهم گردیدند و موی سر به پاکی بتراشیدند و هر کدام رخت جلای وطن به طرفی از اطراف عالم کشیدند و سال عشر و اربعمائه^{۱۹۵} بود که زین تفرقه و پریشانی روی نمود.

بنا بر صدور این حوادث و ظهور این بواعث حضرت امامزاده واجب التّعظیم لازم‌التّکریم- علیه و علی آبائه صلوات الله الملك الکریم- به سبب شیمه^{۱۹۶} حضرت خیرالوری و جدالاعلی^{۱۹۷} ابوالقاسم محمد المصطفی- صلوات [الله] علیه و سلّموا تسلیما- [در] طریق هجرت اختیار نمودن و جواز قدم، قدم بر قدم شاه روضه رضا و سلطان مدینه ارتضاء، بیضاء فلک قلب بیضاء، الرّضی بالقدر و القضاء ابوالحسن علی بن موسی الرّضا- علیه التّحیة و الثّناء- داشت [و] در آن دم هم به محض پیروی ایشان در صورت فقر و کسوت درویشان سفر خراسان اختیار فرمود.

نظم

پیروی شاه خراسان نمود

نور رضایش در رضوان گشود

پیروی او پیروی اهل رضاست

پیرویش پیروی مرتضاست

و در راه مسافرت و طریق مباحثت^{۱۹۸} و مهاجرت هر روز پاره‌ای از بیدای دوری و هر لحظه قطعه‌ای از بیابان مهجوری می‌پیمود تا دارالعباده یزد را مشرف انوار قدوم میمنت لزوم خویش فرمود. و در بدو حال و بدایت احوال در حانوتی حدادی متقارب درب مهریچرد که حالا به جای آنجا حانوتی به رسم نخودبریزی مستحدث شده، در راسته بازار داخل بلده به قرب مسجد فرط که

مقرّر رود قدم نور الی علم امام هشتم و قبله هفتم، والی امور خاتم دوران^{۱۹۹} و صاحب منشور مسند فن «بضعة منی بارض خراسان»، [که] دلیل نوبت سلطان مراد^{۲۰۰} و آرزو است^{۲۰۱}، پایابه^{۲۰۲} غریبی گشود.

و چون اراده الله بر آن بود که هر یک [۳۲ب] از ائمه دین و امامزاده‌های هدایت قرین- صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین- بر مثال صبح صادق در افق از آفاق رایت هدایت، نور ازلی اشراق برای عامه عباد و کافه ارباب^{۲۰۳} برافروزند^{۲۰۴} و به لمعه مهر رخشنده [بر] چهره مردم، طاق دلی^{۲۰۵} در صدر قمر سر منزلی، بسان ایوان متعالی مکان^{۲۰۶} سپهر، روشن و منور سازند؛ و^{۲۰۷} حضرت ثامن الائمه- علیه و آله و علی آبائه افضل الصلوات و التّحیة- همچنان که مشهور و در افواه دانسته مذکور است، در شهر اثنین^{۲۰۸} [و مائین]^{۲۰۹} [بوده] باشد که دارالعباده را به لمعه نور قدم و شعشعه غلّو هم منور و نیرین ساخته، بلا توقّف جهت اهتدای^{۲۱۰} انام و اعلاء اعلام و اسلام، علم توجّه نصرت نشان به حدود خراسان و ولایات آن برافراخته^{۲۱۱}،

نظم

روشن از نور رُخش ملک خراسان باشد

نور بخشی به جهان پیش خوراسان^{۲۱۲} باشد

و^{۲۱۳} این سرزمین و این گلشن بهشت آیین به آن امامزاده هدایت قرین محوّل گردید و چون نسیم مسافرت [و] شمیم ارتحالش از فضای قضای ملک متعال به هیچ حال نوزید^{۲۱۴}، لاجرم گل توجّهش در غنچه توقّف آرمیده و قامت امامتش در بوستان استقامت سرور سامری پر کشیده.

نظم

آن گل که ز سر آتشی افروخت به باغ
 چون لاله بسوخت از دل آتش داغ
 هرچند که چون شکوفه بی‌برگ دمید
 بنهفت چو^{۲۱۵} غنچه لیک در کُنج فراغ
 و چون به حکم «ذکر^{۲۱۶} علی عباده ذکر علی عبادته^{۲۱۷}» و تدارک اوصاف
 کمالش زیور افسر سعادت است، درین مقام خجسته انجام در توفیق به روی
 تحقیق می‌گشاید و شمّه‌ای از معجزات غرایب آیات،

نظم

علی موسی جعفر امام جمله بریة
 علیه الف صلوة و الف الف تحیة
 که درین دارالعبادۀ یزد^{۲۱۸} و ایوان سعادت روی نموده تیمناً باسمه‌العلی
 ذکر آن می‌نماید که چون در مسجد فُرط حاجب بارگاه قدرش بر مثال نمای قبله^{۲۱۹}
 حاجت روا به حاجب اشاره دایماً عیان و آشکارا نمود و آن امام هشتم و قبله^{۲۱۹}
 هفتم نماز تقرّب‌آغاز^{۲۲۰} به جمعیت اهل نیاز ادا فرمود،

نظم

آن قبله هفتم آن امام هشتم
 کاندل دل پاکش شده صد دریا گم
 تا بسته خیال ابرویش دیده من
 گردید عیان قبله نما بر مردم

به هنگام ارتحال ازین مقام، حمّام فُرط را که جام مهر مثالش^{۲۲۱} دیده بر راه انتظار داشت و سقف عرش تمثالش چرخ^{۲۲۲} برین، پایه اولین خویش می‌پنداشت به شرف^{۲۲۳} قدم شرافت لزوم شرفش به کنگره عرش رسانیده و خلوتش را همچون خلوت دل، مشرق نور حضور گردانیده، دو برادر که به زنگیان معروف بودند و در آن اوان در دارالعباده تمغائی‌گری می‌نمودند^{۲۲۴} و چون ایشان را مرض برص بود و بسان برگ سمن بر ورق نسترن هر یک را در بدن گل‌گل از سفیدی می‌نمود، در آن هنگام که حمّام از کثرت و ازدحام خالی بود به حمّام آمده بودند. حضرت امام علیه السلام [۱۳۳] از خلوت بیرون فرمود و در ید بیضا و دستی^{۲۲۵} [که] علّت زُداست، طاسی بود که همچون چشم داغ‌زدگان^{۲۲۶} برآب می‌نمود و بسان چشمه خورشید رخشان با وجود نورافشانیها سفیدی علّت و علّت سفیدی از بدنها می‌زدود. در آن دم شیر لطف را به شکر التفات در آمیخت و بر سر هر یک قدری از آب نظافت پایاب^{۲۲۷} به دست مبارک خویش بریخت.

امام از حمّام رختِ ارتحال^{۲۲۸} بیرون بر مثال رایت خسرو خاور کشید و پای عرش فرسا را به رکاب هلال‌آسا گردانید و سمنند توجه به جانب^{۲۲۹} خراسان روان ساخت و عَلم عزم سفر بر رایت خسرو خاور به رضای دل مهر اثر برافروخت^{۳۰}.

چون زنگیان دیده^{۳۱} بخت گشودند و خود را نیکو ملاحظه نمودند به حکم «تخرج بیضاء من غیر سوء»^{۳۲} بدن خود را همچون ورقهای نسترن خالی از آن برگهای سمن دیدند. فی‌الفور مضطرب‌حال به تفحص^{۳۳} احوال از حمّام بیرون دویدند و چون حقیقت حال و کیفیّت احوال معلوم نمودند،

نظم

غیبی نفسی رسید و ما غافل ازو
 بنمود کمال خویش و دل ذاهل^{۲۳۴} ازو
 زان آب زلال نقص^{۲۳۵} ما را او برد
 بی شبهه^{۲۳۶} شنیدم^{۲۳۷} این زمان کامل ازو
 لاجرم سایه صفت در عقب آن حضرت به سرعت می‌دویدند و کاسه
 چشم خویش را بر اثر کاسه سُم سمندش منطبق می‌گردانیدند تا سر ریگ بیابان
 خراسان به محلی که حالا معروف به زنگیان [است]، خود را بر غبار رهگذر آن
 حضرت رسانیدند. پس سر ارادت بر سُم سمند :

نظم

هلال نعل ستاره، سنام گردون^{۲۳۸} سیر
 جهان نور و زمان، سرعت زمین پیماش
 سائیدند^{۲۳۹} و رخصت مرافقت در طریق ملازمت از آن حضرت طلبیدند.
 آن حضرت ایشان را مرخص ساخت. بلکه قرعه توقّفشان^{۲۴۰} در همان سرزمین بر
 روی تخته تمکین برانداخت. لاجرم آن دو برادر بعد از توجه آن سید و سرور-
 علیه و علی‌آبائه صلوات الله الملك الاکبر- بنا بر آن فرمان واجب‌الاذعان^{۲۴۱} در
 همان مکان متمکن گردیدند و از اثر کمال توجه و توجه با کمال آن حضرت،
 مردم از ایشان آثار فیض بی‌کران و فیض آثار بی‌پایان لایزال در^{۲۴۲} مزار زنگیان و
 قصبه موضعه^{۲۴۳} بدان در عین کمال می‌دیدند. تا زمانی که^{۲۴۴} از منادی میدان
 قضا ندای «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^{۲۴۵} به سمع رضا شنیدند و جامی که
 اهل هوش را از هوش بر دار ساغر «أنا لله و أنا الیه راجعون»^{۲۴۶} [می‌برد] به دمی

درکشیدند. احباب^{۲۴۷} ایشان، ایشان را در همان مکان مدفون ساختند^{۲۴۸} و صُفّه‌ای^{۲۴۹} بر سر مدفنشان برافراختند^{۲۵۰}.

و [در] شهر^{۲۵۱} نهم سال از دهم عشر از نهم صد^{۲۵۲} امیر غیاث‌الدین محمود میدی که حسبت و نسبتش در صحیفه چهارم بعون الله المجید مذکور خواهد شد، بقعه متّصله بدان، موسومه^{۲۵۳} به محمودیه زنگیان بنا نهاد و با ساباطی^{۲۵۴} رفیع و مصنعه‌ای وسیع بر در آن بقعه بر یدِ اهتمام اتمام داد و جدّ منشی^{۲۵۵} این صحیفه فیض‌بخش، سعد الحقّ بن محمّد السید الملقّب به نوربخش که سلسله فقرش به سلطان شیخ کرخی - رحمة الله - متّصل و مقرون است در وسط باغچه آن بقعه بر جهت [۳۳ب] قبلی مزار بانی آن مدفون است.

و حالا آن سرزمین به سبب ورود قدوم افاضت لزوم آن قبله حاجات و کعبه مناجات اعنی شافع الأُمَّة و ثامن^{۲۵۶} الائمه - علیه و علی آبائه افضل الصلوات و التّحیة - مورد^{۲۵۷} فتوحات غیبیه و مهبط فیوضات لاریبیه است و همیشه در آن سرزمین اهل الله می‌باشند [و] دم به دم و از هر گوهر اشک، دانه‌ای برو می‌پاشند. و دیگر مساکن شریفه و اماکن منیفه درین دارالعباده و ایوان السّعادة بر جانب قبله بر طرف قُهستان و سمت شارع فارس و عربستان^{۲۵۸} بر نسبت قدوم عزّت لزوم آن حضرت رسیده و از آن، اثر قدم نورانی عکمش که بر صورت محراب آمده در عین عزّت سجده‌گاه مردم گردیده.

و ازین جمله است قدمگاه قریه تورانپشت^{۲۵۹} که شیخ جعفر عمّار تورانپشتی^{۲۶۰} بنا [و در آن] ولا برافراخته و متعاقب ایام عبور آن حضرت بعد از استسعاد به سعادت ملازمت بر فوق هر کدام عمارتی ساخته و بر هر یک رقبه‌ای وقف کرد و اسناد آن [در دست] سادات تورانپشت^{۲۶۱} است که متولّی آنند و

نسبشان در صحیفهٔ دوّم مذکور خواهد گردید بعون الله الملك المجید. و حالا در قدمگاه تورانپشت هر روز از حاصل آن آشی به فقرا می‌دهند.

هم ازین جمله است قدمگاه قریهٔ تفت^{۲۶۲} که یکی در بالای قریهٔ فراشاه واقع و دیگر در^{۲۶۳} محلّهٔ وسط گرمسیر تفت^{۲۶۴} [که] شفق^{۲۶۵} [از] مشرق پنجه^{۲۶۶} خورشید نور ظهورش ساطع و لامع است و بقعه^{۲۶۷} روضةالمحسن واقعه در زیر قریهٔ تفت^{۲۶۸} به قرب خان هدشیان؛ با وجود آن که نسبت وفورالامارات^{۲۶۹} ظاهره و ظهور علامات قاهره [دارد]، ظنّ مقرون^{۲۷۰} به یقین حاصل بود که آن مکان نیز محلّ عبور و مورد مرور آن حضرت شده باشد. والد^{۲۷۱} منشی این صحیفه اعنی ناصرالحقّ بن سعدالحقّ آن حضرت را بر صفةٔ قبلی آن بقعه^{۲۷۲} قبل از جای آن به واقعه دیده و این واقعه منشاء انشای آن گردیده. «اذا^{۲۷۳} وقعت الواقعة لیس لوقعتها كاذبة»^{۲۷۴}.

و آن مکان، خوش‌هوا و سرمنزلی فرح فراست و ابیات^{۲۷۵} ذیل از جمله مسطوراتی است که منشی این صحیفه بر منظر ایوان قبلی آن یعنی از تاریخ و وصفش نگاشته بنان^{۲۷۶} بیان گردانیده.

نظم

طاق ایوانش هلال آسا چو محرز شد^{۲۷۷} قبول
 منظرش چون دیده اهل نظر مردم نشین
 روضة الاحباب فیها قابل رضوان نشین^{۲۷۸}
 هذه جنّات عدن فادخلوها خالدین
 چون شد از روی یقین بر حقّ نیابی این سرا
 گفت تاریخش عیان از «خامهٔ حقّ و یقین»^{۲۷۹}

القصّه بعد از عبور آن حضرت^{۲۸۰} برین اماکن عالیّه و مرور شریفش بدین مساکن متعالیه همچنان که^{۲۸۱} :

نظم

محمد خاتم فیض رسالت

رواتب^{۲۸۲} بخش ایوان جلالت

وقتی که از مدینه معظمه رحلت نمود علی را که سرور سریر «انما»^{۲۸۳} و گوهر عمّان «انت منی بمنزله هارون من موسی» به وی است^{۲۸۴} [۳۳۴] برای اهتدای^{۲۸۵} عامّه انام و رهنمونی کافّه اهل اسلام به جای خویش نشانیده، همچنین^{۲۸۶}؛

علی آن رهنمای هفت کشور

که بود او را پدر موسی بن جعفر

گویا زمانی [که] از دارالعباده و ایوان السّعاده هجرت فرموده، محمد را که [از] بقایای^{۲۸۷} زوج بتول و لمعه خورشید «و ما محمد آلا رسول»^{۲۸۸} است به جای خویش خوانده و لهذا بعد از آن که حضرت ثامن الائمه - علیه و علی آبائه افضل الصلوات و التّحیّه - علم توجّه از دارالعباده به حدود خراسان برافراخته^{۲۸۹}، امامزاده محمد المکّنی بابی جعفر^{۲۹۰} - علیه و علی آبائه صلوات الله الملك الاکبر - دارالعباد را به نور حضور موفور السّرور روشن و منور ساخته و در صدر^{۲۹۱}، سمت ذکر یافت که در حانوتی حدّادی مقارب مسجد فرط نزول سعادت نمود. اکنون به انجام^{۲۹۲} سخن، به اتمام رسانیم که چون به قول کلام عزّت نظام حضرت شاه اولیاء و پادشاه اوصیاء علی مرتضی - علیه التّحیّه و الثّناء - نصب العین^{۲۹۳} توجّه که:

نظم

لَنَقْلَ الصَّخْرَ^{۲۹۴} عَلَى فَلَکِ الْجِبَالِ

أَحَبَّ أَلَى مِنْ ذَيْلِ السَّؤَالِ^{۲۹۵}

لاجرم چون نفس به دم گرم پاکان مآثر، مانند دم گرم پاکنفسان [به] آهن و فولاد [می]رسید، گرمی آن متأثر^{۲۹۶} گردانید[ه] در همان حانوت دم می‌دمید و آهن را گرمی دمش به دم گرم، آب می‌گردانید.^{۲۹۷}

نظم

آتشی افروخت [از] بهر [قدوم]^{۲۹۸}

آن محمّد سیرت مهدی رسوم

تو^{۲۹۹} دمیدی دم بر آهن در دمی

کردی آهن را بدان سختی چو موم

و روز به روز از استاد حدّاد مزد می‌ستاند و بنای معاش خویش را بر همان مزد می‌نهاد و گویند که استاد [حدّاد]^{۳۰۰} قبل از ورود قدوم مسرت رسوم آن امامزاده معصوم، حضرت خاتم را- صلی الله علیه و آله و سلّم- به واقعه [دیده] بود و در آن واقعه شریف [احوال] شریفش از انفاس نفیسه آن حضرت شنیده بود. لاجرم تفصیل این حال با عمله^{۳۰۱} [حانوت] و اهل و عیال در میان آورد و لایزال^{۳۰۲} بر زبان حال این مقال می‌نمود:

نظم

بدین مژده گرجان فشانم [رواست]

که این مژده آسایش جان ماست

و لهذا بعد از حصول دولت خدمت و وصول به سعادت ملازمت، علی‌الدوام عقیده^{۳۰۳} عمله آن حانوت از رسوخ دم و ثبوت قدم بسان حدید در کوره محبت به مجالست نایره شوقش آتش فام و از غایت شدت اعتقاد بر سندان امتحان، با^{۳۰۴} وجود کثرت مطرقة تعدی اعادی، همچون فولاد آبدار در نهایت استحکام می‌بود. و چون به حکم «التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي» اختفاء در باب دین در بین تقیّه امری لازم و دل نیز برین عقیده در پرده خفا ثابت و جازم است، بنابراین آن کوکب نیکو اختر و آن سرور پاکیزه گوهر، روز چو آفتاب جهان فروز در آن حانوت در [پرده] خفا و حجاب اختفاء می‌بود و شب بر مثال ماه تمام که گوهر شب چراغ و مشعل انجمن فروغ^{۳۰۵} است، خفیات احتجاج^{۳۰۶} از جمال نورانی نقاب می‌گشود.

و در آن ادوار^{۳۰۷} سلطان طغرل سلجوقی^{۳۰۸}، یزد را به ابومنصور علاء[الدوله] دیلمی^{۳۰۹} که از آل بویه^{۳۱۰} است به سیورغال^{۳۱۱} داده بود^{۳۱۲}. و کلک بیان در صحیفه سیم [در] باعث توصیف یزد به دار[العباده]، بنان^{۳۱۳} زبان به تفصیل آن خواهد گشود بعون الله الملك الودود. و علاءالدوله ایالت این ولایت به امیر[۳۱۴] اوجش^{۳۱۴} [از] قوم خود داده بود. و آن امیر عادل درین ولایت با خلق به حسن خلق زندگانی می‌نمود. و در سر کوچه فهادان داخل دارالعباده کوچه‌ای است که آن را کوچه امیر اوجش^{۳۱۵} گویند و آثار دیوانخانه او در آن کوچه ظاهر است.

بعد از ایامی که آن سرچشمه حیات^{۳۱۶} - علیه و علی آبائه افضل الصلوات و التحیات - بر سالی آب حیاتش^{۳۱۷} در ظلمات خفا مخفی بود، فاما نور ظهور در آینه سینه ارباب صدور^{۳۱۸} جلوه‌گری می‌نمود، از قضا سببی چون جعد بنفشه

مشک بیز^{۳۱۹} و بسان^{۳۲۰} طرّه سنبل عنبرآمیز، کواکب در بزمِ دهر، مَجمر[ه]گردان و گردون به خلعت نیلوفری بدان مَجمره فرو کرده، دامان بزم :

نظم

مشک ختن ریخته از جعد شام

گشته معزز ز نسیمش مشام

والی مملکت را دیده بخت بیدار و از غایت شوق، چشم آرزوسان ابر بهار گوهر بار بوده، حضرت خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - پرده حجاب از پیش جمال نورانی نقاب خویش گشود و با طلعتی منور که تفسیر سوره «والشمس» می‌کرد و با جعد معبر که ترجمان کریمه «واللیل» در بیان می‌آورد، در آن شب عزیز در واقعه واقع نما، جمال جهان آرای بدان والی مدینه ولا نمود و غنچه بیان آن زلال حیات جاودان که نسیم شمیمش دم به دم از گلستان «انا افصح» و بوستان «انا املح» می‌وزید، به نسیم این نوید همچو [گل] غایت شکفتگی دید و بسان هزارستان به خلاصه این مضمون در بستان مترنم گردیده :

فرزند ما که زهر هلاهل^{۳۲۱} چشیده و جام مالامال در ساغر محنت و وبال در کشیده، امامی است که بدین دیار رسیده و دیده دید و چشم امیدش گل شادمانی و بهار کامرانی درین بوستان از نهال احسان یک از دوستان ندیده. تو به حال او پرداز و غنچه دلش را به نسیم لطف شمیم الطاف عمیمه بر طرف جویبار اعطاف جسیمه مانند گل، شکفته ساز و نهال باغ دلت را بدان نخل بارور پیوند^{۳۲۲} که از اتصال این دو تازه نهال^{۳۲۳}، بسیاری از درختهای بارور و نخلهای سایر گستر اعنی سادات عالی شأن و حفاظ^{۳۲۴} متعالی مکان سایه سعادت برین سرزمین خواهند^{۳۲۵} فکند.

«آگاه شدن والی از خواب^{۳۲۶} و محروم ماندن از دیدار سلطان امامزاده»

چون والی از خواب آگاه گردید و مقارن آن آگاهی، صبح سعادت از مشرق اقبال و دولت دمیده و دُرّ تحقیق به الماس توفیق سُنّت و شرح واقعه را در ضمن منطوق این مقال به مخصوصات بارگاه اقبال گفت:

نظم

دوش چشم من به خواب و بخت من بیدار بود
 بخت^{۳۲۷}، هر شب مونس جانم خیال یار بود
 دیدمش در خواب چون بیدار شد بخت اندکی
 این قدر این بخت خواب آلود^{۳۲۸} هم بسیار بود

لاجرم چون نسیم شمال در آن صبح سعادت و اقبال در بوستان [۱۳۵] امانی و آمالی بر هر طرف متردّد بوده و از احوال خجسته مآل آن گل گلشن کمال و شکوفه چمن جود و جلال تفحص و تجسس می نمود و زبان حال به ادای این مقال می گشود:

نظم

کین منم یا رب که از بهر قدوم گل به باغ
 شبنم آسا از دُرّ غلطان شادی می برم
 تا کجا یابم نسیم گلشن وصل رُخش
 چون صبا هر دم به گلزاری گذاری می برم

القصّه چون در آن روز خبر از آن حضرت نیافت و لمعه طائف مقصود بر آینه دلش نتافت، لاجرم کاروان کامران بر ناکامی کشیده و روز امیدش به شام

نومیدی مبدل گردید. و بنابراین مایه، تأسف می‌خورد و منطوق این مقال در حیز^{۳۲۹} بیان می‌آورد:

نظم

دگر شب آمد و من مبتلای هجرانم^{۳۳۰}

کجا روم چه کنم چاره‌ای نمی‌دانم

چون پنجه مهر، شانه وار گیسوی شب باز کرد و سنبل عنبرنیش آیین مشک‌فشانی از سر آغاز کرد، مردمان در عین خواب سری بر بستری راحت نهاده و آهوان خطا چون ترکان مست در عین مخموری بی‌خود افتادند، والی را از بسیار [ی] خدنگ پی در پی اندیشه، مرغ خواب^{۳۳۱} از آشیان^{۳۳۲} دیده رمیده بود و با طایر خیالش بر فضای هوای بلندپرواز سیران و طیران می‌نمود، از قضا مرغ رمیده‌اش دیگر باره آرמיד و [چون] از^{۳۳۳} تاریکی غبار خفتان^{۳۳۴} مطمئن گردید که رخت استراحت در میان مردمان بر سر منزل پیش در^{۳۳۵} آشیانه دوشینه خویش کشند، لاجرم همایون بال اوج جلال، دیگر بار سایه دولت بر^{۳۳۶} سرش گسترد و صیاد مراد، شهباز بلندپرواز نشیمن جودش به دست مقصود درآورد و جمال جهان آرای حضرت خاتم و سرور اولاد بنی آدم - صلی الله علیه و آله و سلم - به یکبار دیگر به دیده دید و چشم امید به خواب دید و مطیع مدینه اعتقادش به اوامر شب پیشینه مأمور گردید.

لیکن درین مرتبه مکان دلنشین خدنگ راست نشان از کمانخانه پیاپی برسید. آن^{۳۳۷} دکان گدازی و سندان رمح اشاره در کوره آن حانوت بسان زبانه آتش، رایت^{۳۳۸} هدایتی برمی‌افراشت. بنابراین پنجه زنبق آسای مهر، گیسوی یاسمن سای سپهر از سر گشود و یوسف زرین کلاه بر جبل‌المتین خطوط شفق از

جاه افق بیرون آمد[ه]؛ در عین جهان‌آرائی خود را به مردمان کشور بی‌پناهی نمود و از اثر دمی که دست فانوس شب در کوره صبح دمیده بود^{۳۳۹}، روز اخگرفشان مهر از توده خاکستر سپهر، نور دیده و روشنی چشم امید فزود.

لاجرم والی، قدم در کوره طلب نهاد، دکان^{۳۴۰} روز شعله‌فروز به فتح روشنایی به روی مردم ملک بینائی گشاد و در آن دکان که شب نشان از آن یافته بود و نور ظهورش به مرآت جان و مشکات^{۳۴۱} جان تافته بود، صبحدم تلاقی^{۳۴۲} آن حضرت گردید و مهر جمالش همچون گل آتشی در آن دکان در کوره نورفشان می‌دید و زبانش زبانه^{۳۴۳} بیان به مفاد^{۳۴۴} این مقال برکشید:

دل گرد دعا و صبح از صدق و سدید [۳۵ب]

تا گشت جهان ز روشنی چهره سعید

شب رفت [و] رسید روز نورانی ما

وز مشرق اقبال برآمد خورشید

چون در آن اوان به سبب شقاق و نفاقی که در میان بود و از اثر روباه بازی چرخ پلنگ رنگ بر مثالی که گرگ خود را به صورت شغال^{۳۴۵} نماید، دشمن خود را به صورت دوست می‌نمود، لاجرم آن حضرت به حکم [آن که] سررشته^{۳۴۶} حزم از دست احتیاط نمی‌داد و به ظن آن که مبادا مخالف، خود را در صورت موافق نمود[ه] باشد، قدم قبول روز به روز سرکوچه آشنائی نمی‌نهاد. تا [آن که] آن والی مدینه ولا و آن متولی دارالعباده تولی، آتش وار زبانه برکشید و به زبان بیان شرح واقعه به عرض رسانید.

چون از زبانه آن زبان، لمعه صدق بیان برافراشت، جان و مشکات^{۳۴۷} جان آن امامزاده معلی مکان درخشان و نورافشان گردید. لاجرم به حکم «القلب مع

القلب» روزنه‌ای از جانبین^{۳۴۸}، نور صداقت به روزن دل مودت‌آیت تافت و برحسب «الارواح»^{۳۴۹} جنود مُجَنَّدَة فما تعارف منها^{۳۵۰} اتلف^{۳۵۱} تعارفِ روحانی که مقدمه‌الجیوش مآلف جسمانی است بر باد پای وداد به میدان صدق و سداد شناخت.^{۳۵۲} پیش سلطان امامزاده واجب‌التَّعظیم - علیه و علی آبائه صلوات الله الملك الکریم - شجره طیبه نسب عالی که بر مثال نهال وادی ایمن، زبان^{۳۵۳} صدقش به بیان «انی آنا»^{۳۵۴} می‌گشود و در عین سرسبزی، آتش رهنما^{۳۵۵} و اخگر آتش‌فزا دم به دم به مردم بینا می‌نمود، به جهت حفظ [نسب]، نقاش به موم گرفته در چوب^{۳۵۶} مطهره آب نقشها کرده بود.^{۳۵۷} و از سرچشمه کریم «لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^{۳۵۸} دم به دم در آن مطهره، زلال صدقش می‌فرمود. از عین پاکی به امداد پنجه آفتاب درخشان و به اسعاد سرپنجه‌ای چون سرپنجه خورشید نورانی، نقاب نورافشان چشمه نجات ظاهر و سرچشمه حیات منفجر گردانیده و ماء معین و زلال زندگی بخش حیات‌آیین یعنی نسب‌نامه عالی و نسب‌نامه‌ی متعالی از منبع نور و سرچشمه فیض و سرور به منصه ظهور رسانیده، سواد و بیاض آن نسب‌نامه که سواد^{۳۵۹} و بیاض دیده روز و شب با یکدیگر آرمیده بود، نور دیده دید و روشنی چشم امید می‌فزود. و رُخش که همچو خطّ سنبل بر عذار صفحه گل دمیده بود، مشام جان معطر و دماغ جنان تازه و تر می‌نمود. از غنچه میم مشکین شمیمش دم به دم شبنم سعادت به باغ جان می‌چکید و بر مثال دهان حقه از حقه دهان آن گوهر رخشان سیادت به گفت [و] بیان می‌رسید.

القصة چون نسب‌نامه عالی، زبان بیان به تصدیق واقعه والی گشود و بر مثال آب از چشمه فراید، معرفت جانبین از عین‌الیقین فزود، والی سر و چشم

امامزاده بوسه داد و چشم و داد بر قدم صدق و سداد نهاد [و] زبان اعتقاد و تحقیق این معنی گشاد [۳۶] که آن سرو چمن جان بسوی منزل وی آب صفت روان شد [ه] تا منزل وی به تشریف قدوم وی رشک رضوان شود.

چون صبح قبول این معنی از مشرق امید دمید و هزار اقبال از مطلع امانی و آمالی درخشان افشان گردید، بر مثال مشتری که به وقت اقتران^{۳۶۰} با خورشید، برج قوس مهر آید، والی در خدمت سلطان امامزاده^{۳۶۱} به خانه گردون و طاق کیوان^{۳۶۲} رواق خویش درآمد و چون زبان حال به منطوق این مقال می نمود:

نظم

رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست^{۳۶۳}

آفتاب نیرِ برج اسدِ جودش بود در اوج شرف و کمال، خرم و خوشحال به آمدنش، صدف طبع والی دُرَفشانی که از نطقش مفاد این کلام [ظاهر بود] به منصّه بیان آورد که:

نظم

بلند چون نشود قدر آستانه ما

که آفتاب، [رُخش] می نهد به خانه ما

بعد از آن، روز هجر همچو عمر دشمن سرآمد و شب وصل بسان طره عنبرفشان نوعروسان^{۳۶۴} به سر دست درآمد. در چنان شبی که ثانی شب قدر بود و اوّل شبی از شبهای بدر می نمود به خطبه‌ای که پشت بر قاضی محکمه قضا و قدر اعنی حضرت خیرالبشر - علیه و علی آله صلوات الله الملک الاکبر - نموده بود، خطیب محفل سبز عشق، زبان بیان به خطبه نکاح گشود و عقد تازه دُر^{۳۶۵}

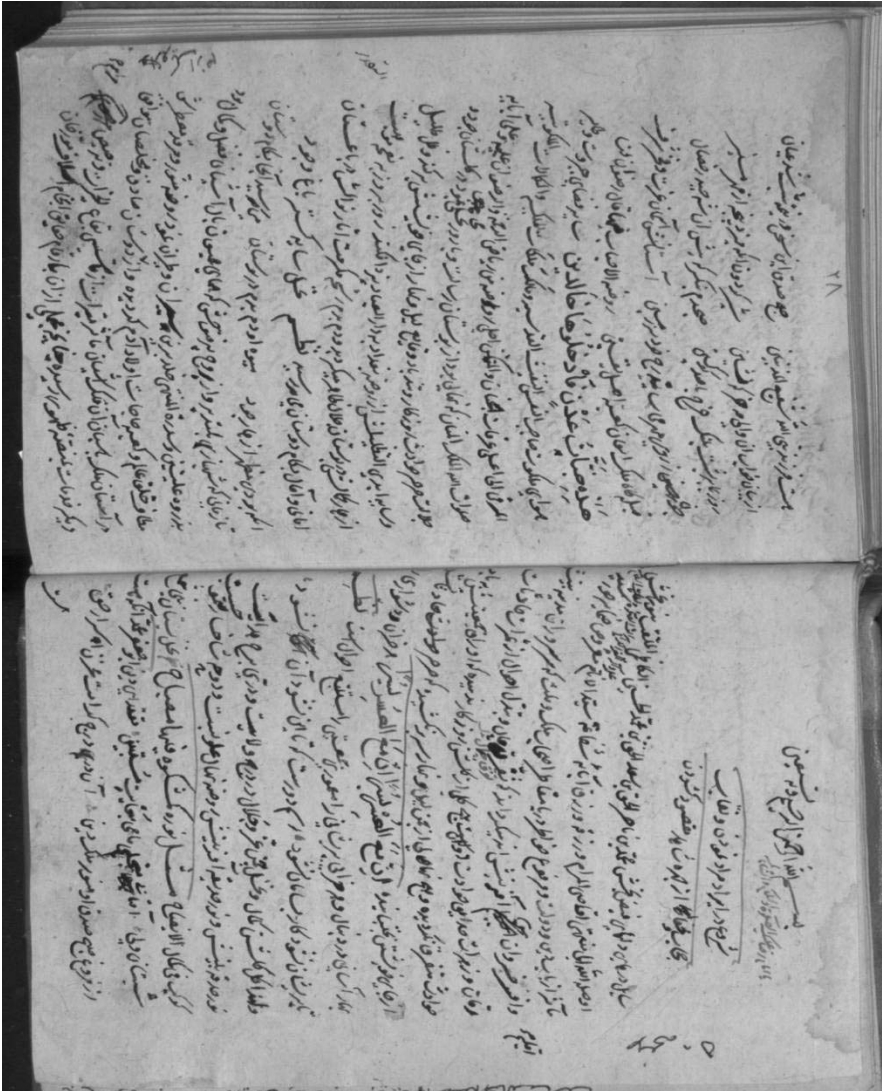
دُرُج ایالت به رخشنده‌گوهر عمّان جود و جلالت همچو عقد گوهر صافی
بی‌عقدۀ مانعی نمود.

در آن ساعت سعد، آفتاب در خانۀ زهره که میزان سعادت است در کمال
استقامت با زهره مقترن^{۳۶۶} گردید و کیوان رفعت‌نشان را رتبه شرف و شرف
مرتب^{۳۶۷} در آن خانه از پاسبانی آستانش در وجه حصول رسید. پس دریای^{۳۶۸}
معنی «مرج البحرین یلتقیان»^{۳۶۹} که مفتّح پنجه «یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان»^{۳۷۰}
است، صورت تموج یافت و کوکب میعاد «مودة الآباء و قرابة بین الابناء» از اوج
عزت بر فضای هوای سد^{۳۷۱} و ولاء تافت.

نظم

چون ز تأثیرات^{۳۷۲} اوضاع سپهر کارساز
گشت سعدین مقترن در برج حکم داوری
شد بر ایوان سعادت ز اجتماع این دو سعد
آفتاب روی یوسف را زلیخا مشتتری

بعد از حصول مرتبه مواصلت و وصول به درجه قرب و قرابت، والی،
دولت سرای عالی در کوچه‌ای که حالا معروف است به کوچه حسینیان به جهت
مسکن شریف و موطن منیف^{۳۷۳} سلطان امامزاده معلی مکان - علیه و علی آبائه
صلوات الله الملك المنان - متقارب همان حانوت حدادی به ساحت و طاق کیوان
رواقش بسان ایوان سپهر، منقش به نقوش زرفام مهر برافراشت^{۳۷۴} [۳۶ب] ...



تصویر آغاز نسخه صحیفه جعفری

پانوشت ها :

۱. ایرج افشار، یادگارهای یزد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه کتاب یزد، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۰۵-۲۹۶.
۲. حسین مسرت، مقاله خوابگاه، مجله وقف میراث جاویدان، سال پنجم، شماره ۱۸، تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۷۶، ص ۱۱۰-۱۲۳. همو، میوه باغ رسالت، یزد یادگار تاریخ، یزد: انجمن کتابخانه‌های عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان یزد؛ مؤسسه انتشارات یزد، ۱۳۷۶، ص ۱۰۳۸-۱۰۱۰.
۳. محمد مهدی خُر زاده، چشمه‌ای در کویر، قم: انتشارات تشیع، ۱۳۷۹.
۴. علی اکبر شیرسلیمیان، بارگاه آفتاب، یزد: بنیاد ریحانه الرسول، ۱۳۸۲.
۵. محمد حسین حکیم، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱ / ۲۹، ص ۱۷۹.
۶. محمد بن ناصرالحق نوربخش، صحیفه جعفری، برگ ۲۹ ب.
۷. همان، برگ ۲۹، آ ۳۰.
۸. همان، برگ ۲۹.
۹. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۰۷.
۱۰. وقفنامه خانش بیگم، نسخه عکسی، اداره اوقاف مهریز، ردیف ۷۳.
۱۱. مستوفی بافقی در جامع مفیدی (ج ۳، ص ۱۰۷-۱۰۴)، سید محمد نوربخش، سر سلسله دودمان و طریقت نوربخشی را به غلط سید محمود نوربخش خوانده است.
۱۲. همان، ج ۳، ص ۱۰۶.
۱۳. قاضی میرحسین میدی، منشآت میدی، ص ۱۱۸.
۱۴. سام میرزا صفوی، تحفه سامی، ص ۷۰.
۱۵. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۴-آ ۳۳ ب.
۱۶. همان، برگ ۳۴ آ.
۱۷. خورشاه بن قبادالحسینی، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۱۳۹.
۱۸. قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۷۴.
۱۹. عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکره میخانه، ص ۱۴۵-۱۴۴.
۲۰. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۲۸-آ ۲۹ ب.

۲۱. جالب آن که مرحوم عبدالحسین آیتی در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی در تاریخ یزد خود موسوم به آتشکده یزدان (ص ۱۸۳) می‌نگارد که بعد از سانحه سیل سال ۸۶۰ هجری قمری که طی آن بخشهایی از حرم امامزاده ابوجعفر آسیب دید، صد سال طول کشید تا مزار و صومعه و مسجد و غیره به حال نخست بازگشت. بنابراین آیتی بدون آن که از نقش شاه نعمت‌الله یزدی در مرمت و توسعه حرم امامزاده ابوجعفر یادی کند و یا اصلاً از صحیفه جعفری و نویسنده آن رساله اطلاعی داشته باشد، بر اظهارات نوربخش مبنی بر بازسازی مزار امامزاده ظرف اواخر سده نهم تا اواسط سده دهم هجری صحه نهاده است.

۲۲. همان، برگ ۲۸ب.

۲۳. جعفر بن محمد جعفری، تاریخ یزد، ص ۳؛ احمد کاتب، تاریخ جدید، ص ۸.

۲۴. بنا بر تصریح کتیبه سنگ مزار امامزاده مزبور که به تاریخ ۸۳۷ منقور شده، تاریخ وفات آن امامزاده در ششم محرم سال ۴۲۴ رخ داده است. (ایرج افشار، یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۳۰۲). تاریخ یزد جعفری هم که هشت سال پس از سنگ مزبور نگاشته شده همین تاریخ ۴۲۴ را به عنوان تاریخ درگذشت امامزاده ذکر کرده است. همچنین تاریخ جدید یزد و جامع مفیدی علی‌رغم آن که دچار تعارض تاریخی شده و عزیمت امامزاده را مقارن ایام متوکل عباسی ذکر کرده‌اند، در ذکر تاریخ ۴۲۴ برای وفات وی با جعفری همداستانند. جالب است که احمدکاتب و نیز به تاسی از وی نوربخش در سهوی آشکار با انتساب دوره حیات امامزاده به روزگار متوکل عباسی، در عین حال تاریخ ۴۱۰ را که قریب به دو‌یست سال پس از قتل خلیفه مزبور است، به عنوان تاریخ حرکت امامزاده به یزد در اثر بدسلوکی و خشونت متوکل علیه سادات علوی آورده‌اند. (احمد کاتب، ص ۱۵۲؛ محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۲ب). سنگ مزار موجود امامزاده ابوجعفر هرچند مربوط به چهار سده پس از روزگار امامزاده است، لیکن با توجه به آن که علاوه بر ذکر سال وفات وی دقیقاً دربردارنده روز و ماه آن نیز هست، به احتمال برحسب کتیبه‌های پیشین مزار درج یافته است. چنان که اخبار جعفری و احمد کاتب مؤید این مطلبند. (جعفر بن محمد جعفری، ص ۱۰۸؛ احمد کاتب، ص ۱۵۴). بنابراین امامزاده ابوجعفر در ایام القادریه (۴۲۲-۳۸۱ق) و اوایل خلافت القائم‌بامرالله عباسی (۴۶۷-۴۲۲ق) و مقارن امارت آل بویه (۴۴۷-۳۲۰ق) می‌زیسته است. جالب آن که حتی احمد کاتب، نوربخش و نیز مستوفی بافق که او هم مانند نوربخش تعارض تاریخی

- احمدکاتب را تکرار کرده، با تفاوت‌هایی در جزئیات، نسبت به تقارن حیات امامزاده با عهد آل بویه و امرای دیلمی اذعان کرده‌اند.
۲۵. احمد کاتب، ص ۱۵۲ .
۲۶. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۱ ب .
۲۷. مستوفی بافقی، ج ۳، ص ۵۳۰-۵۲۰ .
۲۸. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۲ آ-۳۱ ب .
۲۹. همان، برگ ۲۹ ب .
۳۰. همان، برگ ۳۰ ب .
۳۱. همان، برگ ۳۶ ب .
۳۲. همان، برگ ۳۵ ب .
۳۳. همان، برگ ۳۴ ب .
۳۴. همان، برگ ۲۹ ب .
۳۵. شاید میان این شخص با امیر غیاث‌الدین محمود بن جلال‌الدین حسن، صاحب املاکی در میبد، که در وقفنامه مسجد امیرچقماق یزد (ایرج افشار یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۱۷۴) پنجاه سال پیش از این، به تاریخ ۸۴۹ از او یاد شده پیوندی وجود داشته باشد.
۳۶. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۱ آ .
۳۷. همان، برگ ۳۳ ب .
۳۸. همان، برگ ۳۴ آ .
۳۹. همان، برگ ۳۴ ب .
۴۰. همان، برگ ۳۲ ب .
۴۱. همان، برگ ۳۴ ب .
۴۲. همان، برگ ۳۱ آ .
۴۳. همان، برگ ۳۱ ب .
۴۴. ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی، کشف‌المحجوب، ص ۱۴۱ .
۴۵. مستوفی بافقی، ج ۱، ص ۴۰-۴۱ .
۴۶. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۳ ب-۳۳ آ .

۴۷. همان، برگ ۳۰ آ .
۴۸. قاضی احمد قمی، ج ۱، ص ۳۷۵ .
۴۹. قاضی میر حسین میبدی، شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، ص ۷۹۹ .
۵۰. محمد بن ناصرالحق نوربخش، برگ ۳۱ ب .
۵۱. همان، برگ ۳۲ آ .
۵۲. همان، برگ ۳۵ آ - ۳۴ ب .
۵۳. مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۴۰۷ .
۵۴. مستوفی بافقی، ج ۳، ص ۵۲۰ . با توجه به قرائن موجود می‌توان حدس زد که زندگانی امامزاده ابوجعفر مقارن ایام امارت ابوجعفر علاءالدوله کاکویه پدر ابومنصور فرامرز بوده است که از سال ۳۹۸ از سوی سیده‌خاتون همسر فخرالدوله و مادر مجدالدوله دیلمی (۴۲۰-۳۸۷ق) به حکومت اصفهان گمارده شد و تا ۴۳۳ که تاریخ تقریبی درگذشت اوست بر همان منصب باقی بود. (عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول و اوایل تیموری، ص ۴۰۱). هر چند تواریخ پس از وفات وی سخن از واگذاری امارت یزد به فرزندش ابومنصور فرامرز می‌رانند، لیکن با استناد به کتیبه بقیه دوازده امام یزد مورخ ۴۲۹ و نیز مندجات کتیبه آهنی دروازه کیا (حظیره ملأ) مورخ ۴۳۲ که به دست سرهنگان امارت کاکوئی احداث شده (ایرج افشار، یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۳۱۴؛ ۶۸۹) ، می‌توان استنباط کرد که ظاهراً آل کاکویه از همان روزگار ابوجعفرعلاءالدوله علاوه بر اصفهان، امارت یزد را نیز در اختیار داشته‌اند. اگر این گمان درست باشد، در این صورت برخلاف گزارش تواریخ که قائل به واگذاری یزد به جای اصفهان به کاکویان شده‌اند، می‌توان گفت آن چه در واقع از قبل دولت سلجوقی رخ داده، محدود شدن امارت آل کاکویه به یزد و انتقال کرسی امارت ایشان از اصفهان به یزد بوده است.
۵۵. مطلب مزبور در ادای احترام به امام رضا(ع) به شنجرف و خطی ریزتر، ذیل عبارت بسم الله نگاشته شده است.
۵۶. اصل: لطف .
۵۷. «جان» یا «حال» نیز می‌توان خواند. و در ذیل آن با قلمی ریزتر، «تفرق جمال بدل» نوشته شده است.
۵۸. اصل: انّ.

۵۹. سوره الشّرح، آیات ۵ و ۶.
۶۰. اصل: نسبت.
۶۱. سوره نور، آیه ۳۵.
۶۲. اصل: خرج.
۶۳. اصل: می‌سایید.
۶۴. اشاره به حکایت شیری در شهر یزد دارد که موجب خوف مردم بود. لیکن سر در پای امامزاده ابوجعفر نهاد و چنان رام شد که کودکان به بازی با آن پرداختند. و چون آن شیر مُرد توسط آن امامزاده دفن گردید و بنا بر وصیت، مردم او را پهلوی مدفن همان شیر به خاک سپردند. این حکایت در تواریخ یزد ذکر شده است و با توجه به اشاره نوریخش به آن در ابیات مزبور، بی‌تردید در صحیفه جعفری نیز مندرج بوده است و لابد در اوراق ساقط شده این نسخه جای داشته است.
۶۵. «ایقان» نیز می‌توان خواند.
۶۶. سوره زمر، آیه ۷۳.
۶۷. اصل: بیان.
۶۸. اصل: تفصیلات.
۶۹. اصل: روزگار ناپایدار و تغییر تمام.
۷۰. اصل: برجیش.
۷۱. اصل: حاوی و جاوی مجاوی المراتب.
۷۲. اصل: فی الانام.
۷۳. اصل: مقرن.
۷۴. اصل: حموم.
۷۵. اصل: گستر.
۷۶. اصل: وز.
۷۷. اصل: خضرا.
۷۸. اصل: آشیان.
۷۹. اصل: بیابت.
۸۰. اصل: چون.

۸۱. اصل: ولال.
۸۲. اصل: روزدم .
۸۳. اصل: افراق.
۸۴. اصل: طلوالع.
۸۵. اصل: سطوع و سواطع.
۸۶. اصل: مؤذی .
۸۷. سوره بقره، آیه ۲.
۸۸. سوره مؤمنون، آیه ۶۲.
۸۹. اصل: صفائح ایاد اشعار.
۹۰. اصل: نقصیات.
۹۱. اصل: احتمال بفرراشت.
۹۲. اصل: ضایع.
۹۳. اصل: مقصو.
۹۴. اصل: استطار واقایع.
۹۵. اصل: نه.
۹۶. اصل: قلم ویر.
۹۷. اصل: جنا جنان.
۹۸. اصل: او.
۹۹. اصل: صحیفه.
۱۰۰. اصل: شد و طاهرا.
۱۰۱. برابر با تاریخ ۹۶۲ است.
۱۰۲. یعنی: «الاسرار کاشف حکم» که آن نیز برابر با ۹۶۲ است .
۱۰۳. اصل: طالبا.
۱۰۴. اصل: سما.
۱۰۵. اصل: تنجه.
۱۰۶. اصل: خجسته.

۱۰۷. اصل: نسا شیرین.
۱۰۸. اصل: تنها.
۱۰۹. اصل: مصیغه.
۱۱۰. اصل: و ابنیه .
۱۱۱. اصل: بیان.
۱۱۲. اصل: وقوعو.
۱۱۳. اصل: مستولیان.
۱۱۴. اصل: شعال سل.
۱۱۵. اصل: ثمین مایه. در اینجا تاریخ جلالی ۸۵۴ به عنوان معادل تاریخ قمری ۹۶۲ و سال ترکی توشقان‌نیل بنابر شرحی که در مقدمه گذشت، نادرست است. این تاریخ باید مقارن سال ۴۷۶ جلالی (ست و سبعین و اربع مائة) باشد.
۱۱۶. اصل: نرمی.
۱۱۷. اصل: مسمی اولیش.
۱۱۸. اصل: باید.
۱۱۹. بیت از نظامی است.
۱۲۰. اسم «محمد» به حروف زبُر برابر ۹۲ و به حروف بیّنه برابر با ۱۳۲ است. اسم «الله» نیز بر مبنای حروف ابجد موافق ۶۶ است که مضاعف آن همچون حروف بیّنه «محمد» مساوی با عدد ۱۳۲ می‌شود.
۱۲۱. «قلب» و «اسلام» هر دو برابر با عدد ۱۳۲ هستند.
۱۲۲. «الولی» برابر ۷۷ است و مضاعف آن ۱۵۴ می‌شود.
۱۲۳. بر حسب حساب ابجد، «الحکیم» و «الوهاب» به روی هم برابر عدد ۱۵۴ است.
۱۲۴. اصل: بت.
۱۲۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.
۱۲۶. اصل: النهاریر السالب.
۱۲۷. اصل: بی نقطه و لام آن شبیه به سین کشیده نوشته شده است.
۱۲۸. اصل: ناطلق .

۱۲۹. ابن عنبه در عمدة الطالب (ص ۲۲۳) و عمدة الطالب الصغرى (ص ۱۳۲): « اربعة اميال » و در الفصول الفخریه (ص ۱۴۷): « چهار فرسنگی » .
۱۳۰. اصل: احمد الصادق.
۱۳۱. اصل: والمبین.
۱۳۲. اصل: كثير الروا.
۱۳۳. اصل: اقباس.
۱۳۴. در عمدة الطالب (ص ۲۲۲) و عمدة الطالب الصغرى (ص ۱۳۲) و الفصول الفخریه (ص ۱۴۷) امام هادی علی بن محمد بن الرضا (ع) ذکر شده و نسبت به وفات علی عریضی در زمان حیات آن امام تصریح شده است .
۱۳۵. اصل: «و» دو بار تکرار شده است .
۱۳۶. اصل: عالی نجات.
۱۳۷. در عمدة الطالب (ص ۲۲۳) و عمدة الطالب الصغرى (ص ۱۳۲) و الفصول الفخریه (ص ۱۴۷)، نسل علی عریضی از چهار پسر موسوم به محمد، احمد شعرانی، حسن و جعفر الاصغر قلمداد شده است.
۱۳۸. «مَنْطِقٌ» و «مَنْطِقَةٌ» به معنای کمر بند است و در اینجا کنایه از کمیت و تعدد فرزندان است که همچو کمربندی موجب استحکام و پایداری نسل آدمی می‌گردد. شاهد مثال آن «مَنْ يَطْلُ ذَيْلُ أَبِيهِ يَنْتَطِقُ بِهِ» می‌باشد. یعنی: کسی که پدرش فرزندان بسیار دارد او را یاری می‌رسانند. (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۱۲).
۱۳۹. سوره بقره، آیه ۱۹۶.
۱۴۰. در عمدة الطالب (ص ۲۲۵-۲۲۳) از نسل احمد شعرانی، چهار پسر به نامهای محمد، علی، حسن و عبیدالله نام برده شده است. مروزی ازورقانی در الفخری (ص ۳۱) اعقاب احمد شعرانی را از سه پسر موسوم به عبیدالله ابو محمد در مراغه، محمد در نصیبین و حسین الاکبر رقی می‌نامد. لیکن در اینجا عبارت « مَدَّ فِيهِ بِالْمُرَابَعَةِ اَعْدَاد » خود می‌تواند بیانگر آن باشد که نسل احمد شعرانی از طریق چهار پسر وی تداوم یافته است.
۱۴۱. اصل: به زبان.

۱۴۲. اصل: ثلثه.
۱۴۳. در عمده الطالب (ص ۲۲۴-۲۲۵) تنها از علی به عنوان فرزند عبیدالله بن احمد شعرانی نام برده شده است. در الفخری (ص ۳۱) از دو پسر به نامهای علی ابوالحسن و احمد در مراغه یاد شده است.
۱۴۴. اصل: بغداد.
۱۴۵. یعنی علی بن عبیدالله نیز مانند نیای بزرگش علی عریضی صاحب هفت پسر شد.
۱۴۶. اصل: «و عبیدالله» دو بار تکرار شده است.
۱۴۷. در عمده الطالب (ص ۲۲۴-۲۲۵) از پسران علی بن عبیدالله بن علی شعرانی تنها از امامزاده ابوجعفر یزد و فرزندان و نوادگانش چون امیر عضد یزدی و فرزندش سید جلال از شاعران مشهور پارسی‌گوی سده هشتم و نیز سیدرکن‌الدین و سید شمس‌الدین یزدی از بزرگان یزد در سده مزبور نام برده شده است.
۱۴۸. اصل: شهبازی.
۱۴۹. اصل: تعفع.
۱۵۰. اصل: مشتقل.
۱۵۱. اصل: بی دریقشان.
۱۵۲. اصل: رؤسی.
۱۵۳. اصل: شعه.
۱۵۴. اصل: شعه.
۱۵۵. اصل: و من بعث امین لیل و نهار و لالا کاذب.
۱۵۶. اصل: تیردلی.
۱۵۷. اصل: و دعوی.
۱۵۸. اصل: بروی اخفای.
۱۵۹. اصل: طاطلت و ظلالت.
۱۶۰. پس از «علم» در حله دو کلمه سفید است. با توجه به کاربرد پیشین این واژه در سطور فوق تصحیح قیاسی گردید.
۱۶۱. اصل: ان الله مع العدل.

۱۶۲. سوره نحل، آیه ۹۰.
۱۶۳. در اینجا «سلیمان سرد» (مقتول ۶۵ق) که ارتباطی به ایام برآمدن عباسیان ندارد، سهواً در میان حامیان دودمان عباسی ذکر شده است. چنان که در مقدمه ذکر آن گذشت، نوربخش سهو مزبور را از محمد کاتب در تاریخ جدید یزد برگرفته است.
۱۶۴. اصل: الحیوة .
۱۶۵. سوره انعام، آیات ۷۰ و ۱۳۰؛ سوره اعراف، آیه ۵۱.
۱۶۶. اصل: نابترسند.
۱۶۷. اصل: عیلیهم.
۱۶۸. اصل: سیت.
۱۶۹. اصل: خون آدم تیغ ستم شد روان .
۱۷۰. اصل: گشت همچون .
۱۷۱. تفوَح به معنای جوشیدن .
۱۷۲. اصل: تته.
۱۷۳. اصل: غرق .
۱۷۴. اصل: دامن .
۱۷۵. اصل: «ایشان» دو بار تکرار شده است.
۱۷۶. «فتنه» دو بار تکرار شده است.
۱۷۷. اصل: بی آبی روی.
۱۷۸. اصل: تطب.
۱۷۹. اصل: منصو.
۱۸۰. اصل: نمود.
۱۸۱. «که در» دوبار تکرار شده است.
۱۸۲. اصل: خون فشان نی.
۱۸۳. اصل: ننهفته .
۱۸۴. اصل: شد دقت.

۱۸۵. مصنف در اینجا نیز مرتکب سهوی تاریخی شده و قیام زید بن علی (مقتول ۱۲۱ق) در کوفه در روزگار هشام بن عبدالملک اموی (متوفی ۱۲۵ق) را که به غلط او را زید بن یحیی نامیده به عهد متوکل عباسی (مقتول ۲۴۷ق) کشانده است. پیشتر در مقدمه نیز اشاره شد که سهو مزبور در اثر اقتباس نوریخس از احمد کاتب ناشی شده است.

۱۸۶. اصل: و مرتسم گردید.

۱۸۷. اصل: بروی.

۱۸۸. اصل: امهای.

۱۸۹. اصل: یا.

۱۹۰. اصل: ظریح.

۱۹۱. اصل: حضرت.

۱۹۲. اصل: با وجود غایت طغیان و مرتفع می‌شد و مثال.

۱۹۳. اصل: انسمیه.

۱۹۴. اصل: ساداد.

۱۹۵. اصل: سال عشر اربعمائه. نوریخس این تاریخ را از احمد کاتب اخذ کرده است.

۱۹۶. اصل: سینه.

۱۹۷. اصل: جدّ الاعلی اعلی.

۱۹۸. اصل: مباعددت.

۱۹۹. اصل: دوزان.

۲۰۰. نخست به صورت «سلطان مردان» نوشته و سپس بر حروف «دان» خط کشیده و «اد» بر آن افزوده است.

۲۰۱. اصل: رزو است.

۲۰۲. اصل: باتایه.

۲۰۳. اصل: «برای عامه عبادت و کافه ارباب». بر «عامه» خط کشیده است.

۲۰۴. اصل: بر فرندان.

۲۰۵. «طاق دل» کنایه از ستاره است چنان که «دل آسمان» نیز به مفهوم وسط آسمان و کوکب است.

(ابن خلف تبریزی، برهان قاطع، ص ۵۰۱).

۲۰۶. اصل: بیان.
۲۰۷. اصل: «و» تکرار شده است.
۲۰۸. اصل: شهر استتین .
۲۰۹. مستوفی بافقی (ج ۱، ص ۴۱) تاریخ اقامت امام هشتم در یزد را سال ۲۰۱ (احدی و مائتین) نگاشته است.
۲۱۰. اصل: ابدای.
۲۱۱. اصل: برفراخته.
۲۱۲. اصل: کذا .
۲۱۳. اصل: در .
۲۱۴. اصل: نوردید.
۲۱۵. اصل: چون.
۲۱۶. اصل: ذکره.
۲۱۷. اصل: عبادت.
۲۱۸. روی «یزد» خط کشیده شده است.
۲۱۹. بر بالای «قبله» علامت رازه نهاده لیکن در حاشیه به صورت «نما قبله» تکرار شده است.
۲۲۰. در اینجا صفت مرکب «تقرّب آغاز» به مفهوم امری است که همراه با قصد و نیت تقرّب باشد و فرهنگهای عهد صفوی چون برهان قاطع (ص ۴۵) نسبت به کاربرد معنی قصد و اراده برای واژه «آغاز» اذعان دارند.
۲۲۱. اصل: مثایش.
۲۲۲. اصل: حرج.
۲۲۳. اصل: شریف.
۲۲۴. تاریخ یزد جعفری ذکری از این حکایت و مزار زنگیان نکرده است. احمد کاتب نیز تنها به ذکر آن که مقابر زنگیان بر سر راه خراسان قرار داشته و درویشان و ابدال در آنجا مدفون هستند، بسنده کرده است. (احمد کاتب، ص ۱۸۴). مستوفی بافقی (ج ۱، ص ۴۰) در ذکر این حکایت به جای دو برادر زنگی تمغاگر قائل به یکی از شحنگان یزد موسوم به سلطان قطب‌الدین زنگی شده است.
۲۲۵. اصل: دست.

۲۲۶. اصل: فداغ زدگان.
۲۲۷. اصل: «نضافت باب». می‌تواند «نظافت ایاب» نیز بوده باشد. در جامع مفیدی (ج ۱، ص ۴۰):
«طاسی آب گرم از خزانه».
۲۲۸. اصل: ازنحال.
۲۲۹. اصل: و به جانب.
۲۳۰. اصل: برفروخت.
۲۳۱. اصل: دید.
۲۳۲. اصل: بعز نور. سوره طه، آیه ۲۲.
۲۳۳. اصل: تفص.
۲۳۴. اصل: واهل.
۲۳۵. اصل: نقض.
۲۳۶. اصل: بی شبهه.
۲۳۷. اصل: شنیدیم.
۲۳۸. اصل: گرون.
۲۳۹. اصل: سابندند.
۲۴۰. اصل: توفشان.
۲۴۱. اصل: زمان واجب الاوغان.
۲۴۲. اصل: ذکر.
۲۴۳. اصل: مرصعه.
۲۴۴. اصل: «که» دوبار تکرار شده است.
۲۴۵. سوره فجر، آیه ۲۸.
۲۴۶. اصل: انا الله راجعون. سوره بقره، آیه ۱۵۶.
۲۴۷. اصل: احاب
۲۴۸. اصل: ساخته‌اند.
۲۴۹. اصل: ضئه.
۲۵۰. اصل: برفروختند.

۲۵۱. اصل: شهورع.
۲۵۲. برابر با سال ۸۹۹.
۲۵۳. اصل: موسویه.
۲۵۴. اصل: ساباجل.
۲۵۵. اصل: منتهی .
۲۵۶. اصل: ثامن.
۲۵۷. اصل: مورہ.
۲۵۸. ناحیہ غربی خوزستان کہ تحت قیادت سادات مشعشعی طی سده‌های نهم تا سیزدهم هجری بدین نام خوانده می‌شد و حویزه کرسی آن به شمار می‌رفت.
۲۵۹. اصل: قدمگاه قریه و قریه قورانہشت.
۲۶۰. اصل: نورانبستی.
۲۶۱. اصل: سادات نورانبست.
۲۶۲. اصل: قدمگاه قریه قوت.
۲۶۳. اصل: بہر.
۲۶۴. اصل: محلہ وسط کمر شرقت.
۲۶۵. اصل: سنق.
۲۶۶. اصل: پنج.
۲۶۷. اصل: قیعه.
۲۶۸. اصل: قریه تعب.
۲۶۹. اصل: ونور الامارات.
۲۷۰. اصل: طنی مقرن.
۲۷۱. اصل: جد ولد .
۲۷۲. اصل: ابقعه .
۲۷۳. اصل: قد.
۲۷۴. سورہ واقعہ، آیات ۱ و ۲.
۲۷۵. اصل: اہسنات.

۲۷۶. اصل: بیان.
۲۷۷. اصل: شب.
۲۷۸. اصل: رضوان نشینان.
۲۷۹. برابر با سال ۹۳۰.
۲۸۰. اصل: العرت.
۲۸۱. اصل: همچنانچه.
۲۸۲. اصل: روتب.
۲۸۳. کنایه از آیه ۵۵ سوره مائده: «أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».
۲۸۴. اصل: به وی است بروی.
۲۸۵. اصل: اهدای.
۲۸۶. اصل: مجتمعین.
۲۸۷. اصل: رفقای.
۲۸۸. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.
۲۸۹. اصل: برفراخته.
۲۹۰. اصل: المکی نامی جعفر.
۲۹۱. اصل: صد.
۲۹۲. اصل: اتمام.
۲۹۳. اصل: نصب النیین.
۲۹۴. اصل: سقل الصخره. (بدون نقطه و دندان). از شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۶۳۶ نقل شد.
۲۹۵. در شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۶۳۶:

لنقل الصخره من قلل الجبال احبّ الی من منن الرجال
 يقول الناس لی فی الکسب عار فقلت العار فی ذلّ السئوال

نکته جالب آن که قاضی میر حسین میبیدی در شرح این ابیات در پاسخ به این ایراد که «نقل صخره از قلّه مشکل نیست، چه طبیعی است و مشکل نقل به قلّه است که قسریست» می‌گوید که

- «نظر ناظم به قرب و بعد مسافت است، نه طبع و قسر». (همان، ص ۶۳۷). بنابراین می‌توان گفت که به احتمال، اختلاف در ضبطی که صحیفه جعفری از بیت نخست این قطعه شعر از جمله در استفاده از حرف جرّ «علی» برای استعلاء بر خلاف مفهوم حرف «من» به دست داده، پیرو درک همین ایراد بازگفته قاضی میرحسین صورت گرفته است.
۲۹۶. حروف «ثر» از کلمه تأثیر، به شکلی ریز و بدون نقطه نوشته شده و سرکش حرف «گ» که حرف نخست کلمه بعد از آن است از زیر با آن تداخل کرده است.
۲۹۷. اصل: می‌کردند.
۲۹۸. اصل: «آتشی افروختی هر». و بعد از آن به دلیل فرورفتگی کاغذ در محل شیرازه نسخه جز هاله‌ای از حرف «ق» قابل رؤیت نیست. با توجه به مضمون نخستین مصرع برگ (۳۵ب) تصحیح قیاسی گردید.
۲۹۹. اصل: نور.
۳۰۰. در اثر فرورفتگی کاغذ در محل شیرازه نسخه تنها حرف «ح» قابل رؤیت است.
۳۰۱. اصل: علمه.
۳۰۲. اصل: لایزا.
۳۰۳. اصل: اقیده. (بدون نقطه).
۳۰۴. اصل: ا.
۳۰۵. اصل: انجمن فراغ.
۳۰۶. اصل: احجاب.
۳۰۷. اصل: انوار.
۳۰۸. اصل: سنجوقی.
۳۰۹. اصل: دیلمن.
۳۱۰. اصل: آل توبه.
۳۱۱. اصل: سیوغال.
۳۱۲. پیشتر در مقدمه توضیح داده شد که این تقارن تاریخی با توجه به تاریخ وفات امامزاده ابوجعفر در سال ۴۲۴ و تاریخ تفویض امارت یزد به ابومنصور علاءالدوله کاکویی در سال ۴۴۳ نادرست است.

۳۱۳. اصل: بناید. (بی نقطه است).
۳۱۴. اصل: امیر او حش. از تاریخ جدید یزد، ص ۱۵۲ نقل شد.
۳۱۵. اصل: او حش.
۳۱۶. اصل: نجات.
۳۱۷. اصل: آب حیات.
۳۱۸. اصل: سدور.
۳۱۹. اصل: مشک پز.
۳۲۰. اصل: نسان.
۳۲۱. اصل: زهر هلال.
۳۲۲. اصل: پیوند.
۳۲۳. اشاره به ازدواج امامزاده ابو جعفر با دختر امیر او حش والی یزد دارد که بعد از این نیز از آن خبر می‌دهد.
۳۲۴. اصل: نقاط.
۳۲۵. اصل: خواهد.
۳۲۶. اصل: جواب.
۳۲۷. اصل: شب .
۳۲۸. اصل: خاب آلود.
۳۲۹. اصل: خبر.
۳۳۰. اصل: دگر شب درآمد و من مبتلای چهره‌ام. از عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۱۱۷۰ نقل شد. بیت از قاضی میرحسین میدی (مقتول ۹۱۰ق) است.
۳۳۱. اصل: جواب.
۳۳۲. اصل: شیان.
۳۳۳. اصل: در .
۳۳۴. اصل: خنان. در اینجا «تاریکی غبارِ خفتان» کنایه از بسته شدن پلکهای چشم است که چون زره‌ای روی چشمان را پوشانده و تاریک می‌گرداند.
۳۳۵. اصل: وز.

۳۳۶. اصل: به.
۳۳۷. اصل: «آن» تکرار شده است..
۳۳۸. اصل: رویت .
۳۳۹. اصل: بوده بود.
۳۴۰. اصل: دوکان.
۳۴۱. اصل: مشکلات.
۳۴۲. اصل: بلاقی.
۳۴۳. اصل: رمانه.
۳۴۴. اصل: اؤمفاد.
۳۴۵. اصل: شبا.
۳۴۶. اصل: سرسرشته.
۳۴۷. اصل: مشکلات.
۳۴۸. اصل: جانین.
۳۴۹. اصل: الاوراح.
۳۵۰. اصل: مثلها.
۳۵۱. حدیث امام علی (ع) است. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۵ .
۳۵۲. اصل: شافت.
۳۵۳. اصل: زمانه.
۳۵۴. سوره یوسف، آیه ۶۹ .
۳۵۵. اصل: الش رجما.
۳۵۶. اصل: دحوب.
۳۵۷. تاریخ جدید یزد(ص۱۵۲): و نسب نامه در میان چوب در مطهره آب پنهان کرده با خود بیورد.
۳۵۸. سوره احزاب، آیه ۳۳ .
۳۵۹. اصل: سود.
۳۶۰. اصل: اقران .
۳۶۱. اصل: سلطان زاده.

۳۶۲. اصل: تاق کیوان.
۳۶۳. بیت از حافظ است.
۳۶۴. اصل: انوسان.
۳۶۵. اصل: ودر.
۳۶۶. اصل: مقرن.
۳۶۷. اصل: تربت.
۳۶۸. اصل: دریا.
۳۶۹. سورة الرحمن، آیه ۱۹.
۳۷۰. سورة الرحمن، آیه ۲۲.
۳۷۱. اصل: صد. ممکن است در اصل «سداد» نیز بوده باشد.
۳۷۲. اصل: تأسیرات.
۳۷۳. اصل: مسب.
۳۷۴. اصل: بر فراشت.

کتابنامه

- آیتی، عبدالحسین، تاریخ یزد (آتشکده یزدان)، چاپخانه گلبهار یزد، ۱۳۱۷ ش.
- ابن عنبه، جمال‌الدین احمد، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: المطبعة الصّدر (مؤسسه انصاریان)، ۱۴۱۷ ق.
- ، عمدة الطالب الصّغری فی نسب آل ابی طالب، تحقیق سید مهدی رجائی، قم: مکتبه آیه‌الله عظمی مرعشی نجفی، ۱۴۳۰ ق.
- ، الفصول الفخریه، به اهتمام سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- افشار، ایرج، یادگارهای یزد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ خانه کتاب یزد، ۱۳۷۴.
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۶.

- اوحدی دقّاقی بلیانی اصفهانی، تقی‌الدین محمد، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، ج ۲، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری؛ آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب؛ «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی»، ۱۳۸۹.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف، *برهان قاطع*، به کوشش محمد عباسی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، ۱۳۴۴.
- جلّابی هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان، *کشف‌المحجوب*، تصحیح والتین آلکسویچ ژوکوفسکی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۷۶.
- جعفری، جعفر بن محمد، *تاریخ یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- حکیم، محمدحسین، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*، ج ۱/۲۹، تهران: «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی»، ۱۳۹۰.
- خانش بیگم، *وقفنامه خانش بیگم*، عکس سند خطی، اداره اوقاف مهریز، ردیف ۷۳.
- خورشاه بن قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظامشاه*، تصحیح محمدرضا نصیری؛ کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- راغب اصفهانی، محمد بن حسین، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، زنجان: مهدیس، ۱۳۸۳.
- صفوی، سام میرزا، *تحفه سامی*، تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران: انتشارات علمی، تهران: بی تا.
- فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی، *تذکره میخانه*، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، ۱۳۷۵.
- قمی، قاضی احمد، *خلاصه‌التواریخ*، ج ۱، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- کاتب، احمد بن حسین، *تاریخ جدید یزد*، بکوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۷.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.

مجملة التوارىخ و التخصص، تصحيح ملك الشعراء بهار، تهران: كلاله خاور، چاپ دوّم، بی تا.
 مروزی ازورقانی، سید عزیزالدین ابی طالب اسماعیل، الفخری فی انساب الطالبیین، تحقیق سید
 مهدی رجائی، به اشراف سید محمود مرعشی، قم: مکتبه آیه الله عظمی مرعشی نجفی،
 ۱۴۰۹ق.

مستوفی بافقی، محمد مفید، جامع مفیدی، ج ۳، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵ .
 میبدی یزدی، قاضی کمال الدین حسین، شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی
 طالب، تصحیح حسن رحمانی؛ سید ابراهیم اشک شیرین، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب،
 ۱۳۷۹ .

-----، منشآت میبدی، تصحیح نصرت الله فروهر، تهران: مرکز

نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶.